

بحث چهارم : داستان های خیالی

به اوج رفتن و پرواز کردن یکی از آرزوهای دیرینه انسان است و زمانی که دانست محقق شدن این آرزو محال است قانع شد که با گنجاندن این موضوع در عالم خیال به آن بپردازد که با این عملکرد فکر خیال انگیز به وجود آمد و آثار ادبی زیبایی به صورت قصه ساخته شد .

مشهورترین داستان های خیالی به ترتیب زمان عبارتند از :

1-رساله توابع و زوابع نوشته ابی احمد بن شهید در سال (382-428 ه)

2-رسالة الغفران نوشته ابی العلاء المعری متوفی سال (449 ه)

3-کمدی الهی نوشته شاعر ایتالیایی دانته که در بحث حماسه های جهانی به طور مختصر به آن پرداخته شد.

4- و از جدیدترین داستان های خیالی « جاویدنامه که همان رساله خلود » نوشته ادیب مسلمان پاکستانی علامه اقبال لاهوری در سال (1877-1938) است.

منابع داستان های خیالی

نزد محققان ادبیات تطبیقی ثابت شده که هر یک از این نوشته ها و آثار از موضوع شادی و عروج بهره برده است طوری که جای هیچ گونه شکی باقی نگذاشته است. و بر این اساس در تاثیرگذاری و تاثیر پذیری بر یکدیگر مشارکت داشتند.

جز علامه اقبال لاهوری که دایره مطالعاتش را در بهره گیری از منابع مختلف وسعت داد چرا که او در صدد این بود که اثر جاویدانی را عرضه کند تا بوسیله این فن مجالی را برای ادیب باز کند و از آن چه در اسلوب های دیگر بیان آن ناممکن است عبور کند.

جاویدنامه یا رساله الخلود : این اثر منظومه ای به زبان فارسی می باشد که حدود 2000 بیت است در بحر رمل و در وزن مزدوج که وزن به کار گرفته شده در مثنوی است سروده شده . جاوید نامه یک داستان خیالی می باشد که شاعر با کمک راهنمای خود مولانا جلال الدین رومی در عالم ستاره های سیار سیر می کند که در هر ستاره با بعضی از شخصیت های تاریخی برخورد می کند. به عنوان مثال در ستاره عطارد با جمال الدین اسد آبادی برخورد می کند و در ستاره سهیل فرعون را می بیند و در سیاره مشتری حلاج را ملاقات می کند و در پایان مسیرش فیلسوف آلمانی نیچه را می بیند.

منابعی که رساله الخلود از آن تاثیر گرفته است : محتوی جاویدنامه از منابع غیراسلامی کمتر تاثیر پذیرفته است اما شاعر در قالب فنی از منابع خارجی تاثیر پذیرفته است. از جمله از این منابع که طور که به طور مختصر به آن اشاره می کنیم عبارتند از :

1 : منابع اسلامی : معراج پیامبر بزرگوار که اثر زیادی را در اقبال داشت . گویی او سفر به سوی خدا را با تجلیات ربانی خیال می کند به مانند کار رسول خدا در سوره نجم قران کریم که می گوید : پس نزدیک آمد پس نزدیک شد و بود به اندازه دو کمان یا نزدیک تر .

2 : منابع صوفیانه : تفکر و اعتقاد وحدت وجود نزد صوفیان از معراج پیامبر بزرگوار گرفته شده است . که از جمله این آثار عبارتند از : معراج ابی یزید بسطامی و منطق الطیر عطار است .

3 : رساله الغفران : که در آن اقبال از ابی العلاء تاجر پذیرفته است و رساله الغفران را به صورت قطعه شعری بنام اردیه سروده است .

دوم منابع عربی می باشد که عبارتند از :

1- اقبال در سرودن منظومه خود به نام قصیده « بهشت گمشده » به شیوه میلتون تمایل می ورزید و در قصایدش . و جای بسی شگفتی است که کشمکش و رقابت در بحث آزادی و استقلال در حماسه این دو نفر برتری می یابند.

2- گوته : علامه اقبال لاهوری احترام خاصی به شاعر آلمانی گوته دارد و او را « شاعر زندگی » می نامد.

3- کمندی الهی : شکی نیست که اقبال لاهوری از کمندی الهی تاثیر پذیرفته است و در ملاقات با « آسین در آسیوس » که اثراتی وسیع و پر غوغایی در نوشتن او پیرامون تاثیر دانته در معراج پیامبر بزرگوار و نیز منابع عربی به مانند فتوحات مکه نوشته ابن عربی گذاشته بود اصرار ورزیده بود.

تاثیرات متقابل ادبیات تطبیقی در ادبیات فارسی و عربی

مبحث اول : روابط عرب و فارس قبل از اسلام

امکان ندارد دو ملت در کنار یکدیگر باشند و میان آن ها هیچ رابطه و برخوردی وجود نداشته باشد. در دو حالت تاثیرگذاری و تاثیرپذیری داریم که این دو معقوله در فارسی و عربی صدق می کند چرا که مسائل سیاسی و جنگ و گاهی اوقات نیز تجارت آن ها را در کنار یکدیگر جمع می کند . در نتیجه جنگ ها هیئت و سفرایی رد و بدل می شود و در عرصه تجارت نیز همانگونه است . یکی از این زمینه های ارتباطی که باعث ارتباط فارس ها با عرب ها شده است بحث جنگ و سیاست بوده

است. فارس ها بر قسمت اعظم دایره حاصلخیز از شبه جزیره در قرن 6 قبل از میلاد سیطره یافتند و با عرب ها ارتباط برقرار کردند و با آن ها اصطکاک یافتند.

2- علاوه بر این پادشاه فارس ها به نام کامبیز در حمله ای که به فراعنه مصر داشت در سال 525 ه از عرب ها یاری گرفت . همچنان که عرب ها در حمله یونان در سال 492 میلادی به فارس ها کمک کردند.

4- یکی از آن جنگ هایی که میان عرب ها و فارس ها اتفاق افتاد فتح قلعه ضیضن بود که بعد از دو سال از محاصره این قلعه توسط سابور و اکتاف فتح شد . و شاعری به نام « عمر بن اله » که شاهد این جنگ بود گفته است :

5- عرب ها به گوشه و کنار مملکت پادشاه سابور که به ذی اکتاف معروف است حمله کردند و بعضی از شهرهای آنجا را درنوردیدند و مدت ها در آن جا اقامت داشتند و زمانی که سابور بزرگ شد سربازان لشگرکشی کردند و عرب ها را قلع و قمع کردند و تعداد زیادی را کشتند و عده ی زیادی را به اسارت درآوردند و سپس به بحیرن و هجر و سرزمین های عبدالقیس حمله ور شدند و بعد از آن به یمامه رفت و مردمان زیادی را در آنجا کشت و به اسارت درآورد و سپس به دو سرزمین بکر و تغلب روی آورد و تعداد زیادی را نابود کرد و بعد از آن اسیران عرب را که از قبیله بکر و وائل بودند را در کرمان و اسرای بنی حنظله را در اهواز اسکان دادند.

6- نفوذ فارس ها در منطقه حیره و یمن . حاکمان حیره از لحاظ اسم و ظاهرا تحت سلطه فارس ها بودند اما یمنی ها بعد از این که رومیان خواستند بر آن ها سیطره پیدا کنند به فارس ها متمایل شدند و زمانی که حبشیان یمن را به اشغال درآوردند پادشاه یمن که سیق بن ذی یزن نام داشت به روم متوسل شد اما آن ها به او یاری نرساندند بنابراین به سمت انوشیروان روی آورد و او نیز او را با لشگری که یمن را از فرمانروایی حبشه نجات داد یاری نمود و آن را تحت الحمایه فارس درآورد و ابوصلت که شاعر بود این واقعه را در قالب شعر ثبت کرده است و می گوید :

عامل دوم در ارتباط فارس ها و عرب ها حوزه تجارت است : فارس ها و عرب ها از دیرباز از نظر تجاری با یکدیگر ارتباط داشتند .

1- سبئیون حلقه اتصال میان هند و حبشه و شرق آفریقا و شمال آسیا و آفریقا بودند که عمان در حقیقت منطقه شرقی این تجارت بود.

2- بعد از آن منطقه آزاد تجاری به مکه منتقل شد و قریش در مکه اقامت داشتند و عرب ها از آن زمان شروع به رفت و آمد به بلاد فارس کردند .

3- فارس ها نیز کالاهای تجاری خود را به بازارهای عرب به مانند بازار عکاظ و مستقر می فرستادند.

4- مکه مرکزی برای صرافی شد و مردم در آن جا درهم های فارس را رد و بدل می کردند.

عامل سوم : تاثیرگذاری دیانت فارسی :

1-عرب ها آیین مجوسیت را شناختند و بعضی از آن ها این آیین را به عنوان دین پذیرفتند. و از آن جمله مجوسیان نجران و یمن و هجر و عمان و بحرین بودند و زمانی که اسلام ظهور کرد بر همان دیانت مجوس ماندند و جزیه پرداخت کردند . بعضی عرب ها همچنان بر آیین مجوسیت تا دوران خلافت عمر بن خطاب باقی ماندند و عمر آن ها را جزء اهل کتاب به حساب می آورد و بعضی از مسلمانان با زنان و دختران مجوسی ازدواج کردند.

2- بعضی عرب ها یه آیین مزدکیت روی آوردند و آن را پذیرفتند. از آن جمله این افراد پادشاه کنده بنام حارث بن عمر بن حجر بود که معاصر قباد بن فیروز یاری گر مزدکیت بود.

3-بعضی از عرب ها آتش را مقدس می دانستند.

عامل چهارم : تاثیر فارسی بر زبان عربی :

امری بسیار طبیعی است که آن همه ارتباطات و رابطه ها و درگیری ها منجر به تاثیر گذاری و تاثیر پذیری می شود. در نتیجه این روابط بعضی از کلمات فارسی چه به صورت معرب و چه به صورت غیر معرب وارد زبان عربی شد و بعضی از شعراء این کلمات را در شعر خود بکار بردند همانگونه که پاره ای از کلمات مثل اباریق وارد قران کریم هم شده است. مثلا کلمه « سمسار » سکریتی است و از طریق زبان فارسی وارد زبان عربی شده است که این در سخن اعشی آمده است. کلمه « سمسار » نیز به عربی درآمده و به نام « سفیسیر » گفته شد.

مایه افتخار زبان عربی قران است چرا که به هیچ امتی کتابی به مانند قران چه کتاب دینی و چه دنیوی از نظر بلاغت و تاثیر گذاری در دل ها داده نشده است و چه زمانی که درباره پرستش خدای واحد و احد و جلال و جبروت او صحبت می کند و یا زمانی که درباره آسمان ها و زمین سخن می گوید و یا زمانی که درباره برانگیخته شدن و زنده شدن صحبت می کند و یا زمانی که زندگی مردم را تشریح می کند و منهج و روش محکمی را برای آن ها پایه ریزی می کند که توسط آن دو سرای دنیا و آخرت را برای آن ها محقق می سازد.

با این رویکرد برتر اسلام با همه مشتقاتش که دلالت بر تسلیم و فرمانروایی می کند وارد سرزمین فارس شد تا بدین صورت پیامی که پیامبر خدا به سوی پادشاه ساسانی بنام کسری پرویز که پادشاه

ایران در سال 6 هجری بود فرستاد اجرا شود و او را به اسلام دعوت کند در نتیجه فارس ها این دین را در زندگی خودشان با تمام ابعاد مادی و معنوی در آغوش گرفتند. که ما این موضوع را در بحث کوتاهی بیان خواهیم کرد .

1-تاثیرگذاری ادبیات عرب بر ادبیات فارسی : در این حوزه گسترده پژوهش های زیادی صورت گرفته است و ما در صدد تکرار آن مطالبی که در این نوشته ها آمده است نیستیم و همچنین ما نمی خواهیم به بحث تاثیر گذاری شعر عربی بر شعر فارسی در وزن و قافیه و نیز در بحث اینکه این روش ها و اصطلاحات ادبی در میان این دو ادبیات مشترک است بپردازیم .

ما در اینجا به حرف آقای دکتر حسین نجیب مصری که در کتابش به نام « روابط میان عرب ها و فارس ها و ترک » گفته است استناد می کنیم . وی می گوید : زبان عربی در نزد فارس ها به اوج خودش رسید تا جائیکه عقلا و حقیقتا محال است که میان زبان عربی و زبان کسی که بر خود لازم می داند که علوم و ادبیات ها را تحصیل کند فاصله و جدایی انداخت . نسبت ارتباط میان ادبیات عرب با ادبیات فارسی به مانند نسبت دو نمونه به مانند هم و یا شبیه به هم است که تفکیک این دو از هم بعید و ناممکن است .

زبان عربی با آن ابعاد متفاوتی که دارد و نیز با آن اصول و فروعی که دارد سنگ زیرین شکل گیری فرهنگ فارسی چه برای عالم و چه برای ادیب بوده است. این یک واقعیتی است که ما حق این واقعیت را از حیث توضیح دادن و شفاف سازی و ذکر آراء مختلف ادا کردیم .

پژوهش های خوب و کاملی درباره تاثیر شعر جاهلی در شعر بعضی از شعرای فارس به مانند منوچهری دامغانی و خاقانی و همچنین تاثیر پذیری خیام از معری و سعدی شیرازی از بحتری و متنبی و نیز تاثیر پذیری حافظ شیرازی از ابن فارض صورت گرفته است . در حوزه نثر هم فارس ها در اوایل عصر عباسی در نثر عربی تاثیر گذاشتند و همانگونه که در گذشته گفتیم فارس ها نیز از نثر عربی تاثیر گرفتند.

مقامات عربی که آقای حمدانی آن را اختراع کرد او از ابی دلف خزرچی که شاعر بوده است تاثیر پذیرفته . سپس حریری هم از او این مقامات را اخذ کرد و ادیب فارسی زبان بنام حمیدالدین بلخی در کتاب مقامات حمیدی متاثر از کتاب مقامات حریری بوده است . تاثیرگذاری مقامات حمیدی محصور به زبان فارسی نبوده بلکه تاثیر فراوانی بر ادبیات اروپایی و در داستان های اسپانیایی به نام « شطار » داشته است .

دوم : توجه شاعران فارس به زبان و ادبیات عرب :

پژوهشی که در هزاران کتیبه که در اسلام بویژه در ایران منتشر شد مبتنی بر یادگیری خواندن و قواعد زبان عربی در قالب صرف و نحو است که ابتدا به شیوه سلیقه ای و یا دیداری است و سپس به روش سیبوی که فرزند بیضاء بوده است می باشد . پس از آن دانشمندان سعی کردند که دانش آموزان خود را وادار سازند که قصائد شعر جاهلی را و معلقات جاهلی مخصوصا شعرهای امروء القیس و لبید و اعشی و غیره که تا جریر و فرزدق و اخطل و در نهایت بشار و ابی نواس و مهیار دیلمی و ابی تمام و بحتری و متنبی ادامه داشت حفظ کنند و سبک آن ها را در بحث بلاغت بررسی و مباحثه کنند. که این تنها راهی برای فهم قران و عقیده و شریعتی که قران را در برداشته بوده است و به همین علت است که این علوم و علوم دیگر را به نام علوم موصوله « علمی که انسان را به هدف غایی که همان قران و شریعت قران است می رساند » نامیده شد . از آنجا که زبان عربی زبان مادری ایرانیان نبود برای فراگیری آن در فهم دین جدیدشان سعی و تلاش هایی مبذول داشتند که حتی خود عرب ها در این زمینه تلاش به خرج ندادند و همین امر باعث شد که ایرانیان از خود عرب ها در بحث زبان توفیق و برتری پیدا کنند و این امر بعد از این که گنگی در زبان به وسیله اختلاط نژادها و زبان ها انتشار یافت بود . دولت شاه سمرقندی در این زمینه می گوید : فصاحت و بلاغت از ویژگی های عرب است و شاعران فارسی در این زمینه پا در جای پای شعرای عرب می گذارند به ویژه در اوزان شعری چرا که عرب ها خودشان بدون هیچ کشمکشی استادان این فن هستند . دیوان متنبی در قرن 4 هجری و بعد از آن و قفا نبکی معلقه امروء القیس قبل از آن دو گوهر تحصیلی و درسی آن زمان بودند. در تاریخ بیهقی آن چه که به عربی معنی می شود آمده است : امیر مسعود به عبد الغفار گفت : لازم است که گوشه و اطرافی از ادبیات عرب را برگیرد و شما نیز دو قصیده از دیوان متنبی و قفا نبکی را به من آموزش بده .

در کنار آموختن قران و حدیث نبوی و مطالبی که پیرامون این حوزه و در کنار شعر عربی یافت می شود دانش جویان آثار به نثر نوشته شده را هر چند که اندک بود در کنار شعر اخذ می کردند و می آموختند. در مراحل بعدی نیز نثر عربی مورد توجه محققان قرار گرفت. نظامی عروضی سمرقندی درباره آنچه که او را به عربی متمایل کرده و متوجه فراهم کردن کتابی از علوم و معارف که معنای آن عربی است می کند می گوید : لازم است که در مطالعه و بررسی کلام خدا و احادیث پیامبر (ص) و آثار صحابه پیامبر و نمونه های عربی و جملات غیر عربی و نیز در بررسی کتاب های قدیمی و مباحث بجا مانده به مانند نامه نگاری صاحب و صابی و قدامة بن جعفر و مقامات بدیع و حریری و دیوان های شعری عرب موجود در دیوان متنبی کسب عادت کرد. (خود را عادت داد)

اما رشید الدین وطواط زمانی که می خواهد درباره تاثیر متنبی بر شعر فارسی و آنچه که او به عربی ترجمه کرده است بگوید موضوع را به صراحت شرح می دهد : « همه شعرای اسلامی در بحث

اقتباس معانی دقیق و داشتن سبک متین روزی خور سفره متنبی بودند متنبی که شهرت دیوان او میان عرب و عجم منتشر شده است و این است که می بینی سینه های فضاء و انسان های بزرگوار دیوان را ارجمند و گرامی می دانند . و سپس زمانی که رشید الدین می خواهد بر منزلت و جایگاه عنصری و فرخی در شعر فارسی دلیل بیاورد سعی می کند که این دو را به متنبی تشبیه کند . او در کتاب « حدائق السحر » می گوید که فرخی به نسبت ایرانیان در جایگاه متنبی به نسبت عرب ها است. و این شهادت ها و گواهی هایی که منتقدان شعر فارسی و مولفین کتب بلاغت فارسی ابراز داشتند دلیلی است بر اینکه شعر عربی اثر کوبنده ای بر شعر فارسی بر جای گذاشته است که این اثر هم در مضمون و هم در فنون شعر به ویژه در مرحله پیدایش شعر فارسی و از بعد از آن در مرحله استحکام ارکان و چارچوب آن است .

از منظر دیگری که ما می توانیم به تاثیر شعر عرب بر شعر فارسی بپردازیم اعتراف به این مطلب است که روشن می سازد شاعران فارسی شیفته شاعران عرب بودند و جدای از شعراء آن ها همچنین شیفته و دلباخته بزرگان عرب نیز بودند که این امری طبیعی تلقی می شود چرا که عربی از یک طرف وارد وجدان مسلمان آگاه شده و به عنوان زبانی نمونه که در آن کلام خدا با آن زبان نازل شده است می باشد و از منظر دیگر شعرای عرب اساتید شعرای فارسی بودند این امری طبیعی است که دانش آموزان و دانشجویان به اساتید خودشان افتخار کنند و از آن ها پند بگیرند و به منزلت آن ها نائل آیند.

یکی از این شاگردان رودکی متوفی سال (329 ه / 940 م) است و همانند امروالقیس که بنیانگذار شعر عربی است وی نیز بنیانگذار شعر فارسی به حساب می آید. او خودش را به جریر و حسان بن ثابت و ابی تمام و صریح الغوانی مسلم بن ولید و سبحان و وائل که سردمدار فصاحت و خطابه می باشد تشبیه می کند. رودکی در مدح ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث حاکم سجستان در قصیده مشهورش به نام « مادر می » که مادر شراب نامیده شده است کوتاهی و تقصیر خودش را در مدح حاکم بیان می کند هر چند که به صفات والای او می پردازد .

این رویکرد مکررا در شعر رودکی وارد شده است و بعد از او نیز تبدیل به سنتی شده است که بیشتر شعراء را در برگرفته است به ویژه در معرض مدح و فخر به نفس و توفیق و برتری در شعر مانند فرخی و عنصری و بویژه منوچهری امیر شعرای وصف شراب در ادبیات فارسی قرار گرفته است . منوچهری در تشبیه خودش به شعرای عرب و اساتید خود در شعر تفریط ورزیده است و بخش هایی از قصائد او در واقع بنام ذکر شعراء و نویسندگان و مشاهیر عرب اختصاص یافته گاهی اوقات نیز در اشعار او چیستان هایی در ذکر القاب و کنایات آن ها آمده است. ما به جهت ایجاز و اختصار گویی برای نمونه فقط چند ابیات از شعر عنصری را به جهت آوردن دلیل بر آنچه که گفتیم ذکر می کنیم.

اما بعضی از قصائد منوچهری در جای دیگری برای آغاز قصائد معروف عربی ذکر شده است و ما در خلال این ذکر وسعت اطلاعات او را در فرهنگ شعری معروف و مغموری که جز افرادی که اطلاعات بسیار گسترده ای دارند به او توجهی نمی کنند روشن و نمایان می سازیم . در بسیاری از موارد شعرای فارسی در مسئله ذکر نام شعرای عرب و تشبیه کردن خودشان به شعرای مشهور عرب و ذکر قصائد معروف آن ها که به ذکر بارزترین ویژگی ها در شعر شاعر عرب یا کسی که نثر عربی را می نویسد می رسد زیاده روی می کنند. مانند این سخن منوچهری در قصائد متعدد که می گوید که ترجمه این دو مصرع اینگونه است.

و شاعران فارسی زبان در ذکر اسامی شاعران عرب و تشبیه خودشان به مشهورترین شاعران عرب و ذکر مطلع های قصاید معروفشان به عنوان بارزترین ویژگی در شعر شاعر عرب و یا نویسنده و خطاط عرب بسیار فراتر رفتند .

علاوه بر این بسیار فراوان است که شعرای فارسی به صراحت یا پنهانی نام تالیفات عربی مشهور در حوزه صرف و نحو و ادب و بلاغت و تاریخ و ادب را آورده اند. به مانند کتاب کامل نوشته مبرد و شرح ابن جنی و کتاب منصف فی شرح تصریف ار مازنی و کتاب سیبویه و مغنی اللیب عن کتب الأعراب نوشته ابن هشام .

همانگونه که گروهی از شعرای فارسی به صورت مبالغه وار مفردات و تعابیر عربی را در لابه لای قصائد خود بکار می گرفتند در بحث قوافی و یا احیانا در هر دو متاثر از شعرای عرب بودند. و بر یک وزن واحد بود به طوریکه قافیه ردیف را به حرکت درآورد یعنی به گونه ای که قافیه تبدیل به یک کلمه کامل شود که این امر در بعضی موارد بیشتر است و در میان عصرهای شعر فارسی متفاوت است.

و این دلیلی برای پدر شاعر معروف معزی است که از آن اخذ می کند و در قصیده مشهورش در میان فعالان ادبیات فارسی قدیم مبالغه می کند.

و این فرزند باشکوه بر روش پدر و معاصران خودش می رود و در بکارگیری کلمات و تعابیر عربی مبالغه می ورزد و وقتی قصیده را در برابر خودت می یابی احساس می کنی که آن یک قصیده عربی است اما چند کلمه فارسی دارد. در بحث وزن عروضی و شطر و مصرع بندی احساس می شود که دارد با شعرای بزرگ عرب مبارزه طلبی می کند. در یک قصیده طولانی که با این بیت شروع می شود:

و نیز همچنین شعرای دیگری هم وجود دارند که سوار این مرکب خشن شده اند و بسیار مبالغه نمودند تا آنجا که از زبان مردم فاصله گرفتند و ادبیات و اشعارشان را آکنده از الفاظ و واژگان عربی

کردند مگر اینکه با زبان مردم مانوس شده باشند. بهترین مثال در این مسئله قصیده لامیه جرجانی است که ما فقط چند بیت آن را می آوریم تا طولانی گویی نکرده باشیم.

سوم : تاثیرات متقابل :

ترجمه میان زبان و ادبیات عرب و فارسی : ترجمه یکی از مهم ترین عوامل انتقال آداب بین ملت ها است و از مهم ترین نقاط ارتباطی فارس و عرب با یکدیگر است چرا که ترجمه ابزاری برای انتقال شناخت و معرفت در میان این دو ملت است. بهترین دلیل بر این مطلب کتاب الفهرست نوشته ابن ندیم است. مولف فصلی را در کتابش تحت عنوان مترجمان از فارسی به عربی اختصاص داده است و اولین کسی را که ذکر کرده و به آن پرداخته است ابن مقفع بوده و سپس آل نوبخت و موسی و یوسف ابنی خالد که آن دو خادمان داود بن عبدالله بن حمید بن قحطبه بودند که مطالب را از فارسی به عربی برای او ترجمه می کردند. سپس به علی بن زیاد تمیمی می پردازد و گفته است : او نیز از فارسی به عربی ترجمه می کرده است یکی از آن مطالبی که از فارسی به عربی ترجمه کرده است زیج شهریار است. و همچنین ابن ندیم می گوید : بلاذری هم از زبان فارسی به عربی ترجمه کرده است و نیز جبلة بن سالم کاتب هشام مترجم از زبان فارسی به عربی بوده است. و همچنین گفته شده است اسحاق بن یزید کتاب سیره الفرس را که معروف به اختیار نامه است را به عربی ترجمه کرده است و در پایان کار هم به ذکر روحانی زردشتیان در شهر نیشابور به نام بهرام بن مروان شاه و عمر بن فرخان می پردازد.

اما از مشهورترین و آشکارترین کسانی که از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده اند ابن مقفع است که کتاب خدای نامه را به عربی ترجمه کرده است که این کتاب مهم ترین اثر تاریخی و اسطوره ای از دوره ساسانیان است همچنان که ایشان کتاب کلیله و دمنه و یتیمه فی رسائل را به عربی ترجمه کرده است. درواقع او در نزد عرب ها نمونه و مثلی در فصاحت و بلاغت است. همچنین ابن مقفع دو کتاب را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده است این دو کتاب یکی درباره منطق و طب است و دیگری درباره آیین نامه و همچنین کتاب ادب صغیر و ادب کبیر. اما کتاب کلیله و دمنه عظیم ترین کار ترجمه ابن مقفع است که از همه مهم تر است و از همه بیشتر سزاوار ذکر است. او کتاب کلیله و دمنه را در سال 133 ه ترجمه کرده است و این ترجمه بعد از بین رفتن اصل پهلوی آن پایه و اساسی برای تمامی آن ترجمه هایی که از زبان های مختلف مثل سریانی عبری و فارسی و زبان های زنده دیگر دنیا می باشد شد.

همچنین ابن مماتی مصری در دوران صلاح الدین ایوبی کتاب کلیله را از زبان پهلوی به عربی به نظم کشید است همچنانکه شاعر هجو گوی که موسوم به ابن هباری است و متوفی سال 504 ه در کرمان

است او نیز این کتاب را به نظم کشید و منظومه خود را که در بحر مزدوج می باشد و دارای قافیه است بنام « نتائج الفطنة فی نظم کلیله و دمنه » نام گذاری کرد.

یکی دیگر از کسانی که از پهلوی به عربی ترجمه می کرد نوبخت اهوازی است وی منجم منصور بود . او و پسرش خرشاذماه کتاب هایی در موضوعات حساب و ریاضی هم ترجمه کرده اند . یکی دیگر از مترجمان موسی خالد معروف به ترجمان بود که او از زبان پهلوی به یونانی ترجمه می کرد . و علی بن زیاد تمیمی نیز کتاب زیج شهریار را از پهلوی به عربی ترجمه کرد . بلاذری نیز کتاب نصایح اردشیر را ترجمه کرد و ترجمه کتاب رستم و اسفندیار و داستان بهرام چوبین از جباة بان سلم است و عمر فرخان کتاب محاسن را ترجمه کرده است که شاید او اولین کسی باشد که این نوع کتاب اخلاقی و تعلیمی را ترجمه کرده است و وارد ادبیات عرب نموده . کتاب هایی که از زبان پهلوی ترجمه شده اند و مترجم آن ها شناخته شده نیست فراوان هستند از آن جمله کتاب هزار افسانه که اصل و بنیاد آن کتاب هزار و یک شب است . و نیز کتاب خزافه و نزهة و روزبه و یتیم و فرور ملک بابل و بهرام و نرسی و دب و ثعلب و وصایا اردشیر و زادان فروخ فی تربیت الولد است که مترجم آن ها مشخص نیست . بیشتر کتاب های علمی و اخلاقی که ترجمه شده بود بر زبان حیوانات ترجمه شده بودند یا به طریق سوال و جواب و مناظره و یا به طریقه نصیحت پدر برای پسر بود . مردم از دوران بنی عباس علاقه بسیار زیادی به این کتاب ها داشتند . مامون خلیفه به حسن بن سعد دستور داد که کتاب « جاویدان خرد » به معنی حکمت جاویدان را به عربی ترجمه کند . این کتاب شامل نصایح و حکمت هایی است که به حاکمان هند و فارس و یونان و عرب نسبت داده شده است . این کتاب در اصل منسوب به هوشنگ یکی از پادشاهان فارس در عصر اسطوره ای است . ابن مهمل به طور خلاصه به این کتاب پرداخت و ابن مسکویه نیز به این تلخیص نوشته معروفش بنام ادب عربی و فارس را وارد کرد . در کلام ابن ابی الحدید وصایا و حکمت های فارسیان که عرب با آن آشنا بود و این وصایا و حکمت ها را بر زبان خودشان جاری می کردند تا حجتی که در آن وجود دارد برای آن ها روشن شود آشکار است . ابی الحدید عین همان چیزی که در متن خود آورده است می گوید : ما وصایای قوم عرب و نیز وصایای بیشتر پادشاهان فارس ذکر کردیم تا ضمیمه وصایای امیرالمومنین شود و با این کار وصایای دین و دنیا حاصل گردد در وصایای امیرالمومنین دین غلبه دارد و در وصایای ملوک و پادشاهان عرب و عجم دنیا غلبه دارد . گویی عرب ها می دانستند این نوع رنگ ادبی (وصایا و حکمت های نزد فارس ها است) به مانند آن چیزی است که نزد آن ها از لحاظ گستردگی و فراگیری می باشد . و آن ها این وصایا و حکمت های فارسیان را همانگونه که محصولات خودشان را روایت می کنند بیان می نمایند و او را به کلامی که فصیح تر از صاحب زبان است نزدیک می کند .

آن چه که قابل ملاحظه است این است که تعداد آن کتاب های علمی که از زبان فارسی ترجمه شده است کمتر از آن کتاب هایی است که از زبان یونانی و هندی ترجمه شده است و نیز کتاب های علمی به زبان پهلوی کمتر از زبان یونانی است زیرا که قسمت اعظم کسانی که مشغول فراگیری علوم بودند در عهد ساسانی یهود و نصارا بودند و شاید گروهی از موبدان فارسی هم به زبان سوریانی می نوشتند چرا که خط آن ها آسان تر از خط پهلوی بود و ما می دانیم که مجموعه کتاب های مانی به زبان سوریانی بوده است و از جمله کتاب های علمی که ابن مقفع از زبان پهلوی ترجمه کرده است . کتاب های منطق که عبارتند از چهار کتاب به نام های قاطاغوریاس و باری ارمنیاس و انولوطیقا و ایساغوجی می باشد و همچنین کتاب بیطرة که اسحاق بن علی بن سلیمان به زبان عربی ترجمه کرده است و نیز کتاب صور الوجوه و الکناس و بنیان دخت و بهرام دخت که مترجمان این کتاب ها شناخته شده نیست همچنان که کتاب های مترجمان دیگری در زمینه جنگ مشخص نیست.

اما ترجمه از فارسی جدید که در واقع همان زبان ایرانی است به عربی بعد از فتح کشورهای اسلامی اتفاق افتاد و می دانیم که در گستره ای تنگ تر در عصرهای گذشته اسلامی می باشد . ما کتابی فارسی به نام نصیحة الملوک نوشته غزالی را می شناسیم که این کتاب را علی بن مبارک ابن موهب برای اتابک قلیج که در موصل بود و در سال 595 ه وفات یافت به عربی ترجمه کرد که کتاب ترجمه شده آن عنوان های مختلفی به مانند التبر المسبوک فی نصیحة الملوک و خریدة السلوک فی نصیحة الملوک دارد و حاجی خلیفه نام عربی آن را ذکر نکرده است بلکه به سخن خودش اکتفا می کند و می گوید : بعضی از آن ها این کتاب را ترجمه کردند و آن ترجمه عربی که در دست ماست ما را از نام مترجم غافل می کند و به اینکه یکی از شاگردان غزالی این کتاب را ترجمه کرده است اشاره می کند.

و کسی که این کتاب را از فارسی به عربی ترجمه کرده است می گوید : عده ای از بزرگان از من خواستند تا کتاب نصیحة الملوک از فارسی به عربی ترجمه کنم بنابراین درخواستشان را پذیرفتم و آن کتاب را به همان ترتیب و صورت ترجمه کردم و چیزی از گستردگی و اصل آن تغییر ندادم و در آسان کردن عبارات و واضح نمودن اشارات و نشانه های آن تلاش نمودم و قصد به کار بردن کلامی که به فهم و درک نزدیک تر باشد داشتم و در نتیجه آن چه را که نویسنده کتاب از اخبار و اشعار فارسی به اشعار عربی است استشهاد کرده بود را ترجمه کردم .

امام غزالی همچنین رساله ای تحت عنوان ایها الولد و رسالة الولدیة دارد که بعضی از علماء آن را به عربی ترجمه کردند و نیز کتاب کیمیای سعادت او که این کتاب فارسی از نظر محتویات شبیه کتاب احیاء علوم الدین است. ما می توانیم حتی بگوییم که کتاب کیمیای سعادت ترجمه فارسی احیاء علوم الدین است . از جمله کتاب های دیگری که به زبان عربی ترجمه شده و جزء فرهنگ و میراث فارسی می باشد کتاب گلستان سعدی شیرازی است و یکی از ناشران در مقدمه این کتاب که بارها به عربی

ترجمه شده است گفته است: یکی از ترجمه های عربی گلستان در مصر به چاپ رسیده است که نه ترجمه آن و نه مترجم آن مشخص می شود شاید منظور ایشان ترجمه جبرائیل مخلص است که منظومه گلستان را به نظم ترجمه کرده است و نثر آن را به نثر ترجمه کرده است.

ما از ترجمه های قدیمی او به عربی جز دو قطعه که این دو قطعه را فضل الله شیرازی که در اواخر عصر سعدی یعنی قرن 7 هجری ترجمه کرده است نمی شناسیم. و نیز دو قطعه در تاریخ و صاف وارد شد. ابیات مشهوری که از قطعه اول آن ترجمه شده است این چنین می گوید:

سعدی کتاب منظومی به نام بوستان که به معنی بوستان است دارد و دکتر موسی هنداوی در سال 1961 آن را به عربی ترجمه کرده است که شناختی از کسی که این کتاب را ترجمه کرده است نداریم. شاهنامه را نیز فتح بن علی بنداری در سال 621 ه در دمشق به عربی ترجمه کرد.

اما آن چه که از عربی به فارسی ترجمه شد اولین کتابی که ذکر می شود تاریخ امم و ملوک نوشته ابن جریر طبری است که امیر منصور بن نوح سامانی در سال (350-316 ه) به وزیرش بلعمی دستور داد تا آن را ترجمه کند بلعمی نیز قبل از منصور وزیر ملک بن نوح بوده است که پس از او وزیر منصور شد. بلعمی ترجمه های به زبان فرانسه و انگلیسی و عربی و اردو دارد. او کتاب را به صورت خلاصه ترجمه کرده و از اولین نمونه های نثر فارسی بشمار می رود. کاری که او انجام داده است در واقع کاری سهل الممتنع است و اسلوب او خالی از تعقید و پیچیدگی است و همراه جملاتی کوتاه است. از مهم ترین چیزی که این ترجمه را متمایز می سازد داشتن عبارت های روان و خالی بودن از انواع گوناگون آرایش های صنعتی و بیشتر بودن تعبیرات فارسی از تعابیر عربی است.

کتاب کلیله و دمنه چندین بار از عربی به فارسی ترجمه شده است و گفته شده است اولین کسی که این کتاب را ترجمه کرده بلعمی وزیر امیر نصر بن احمد سامانی بود. در مقدمه کتاب انوار سهیلی آمده است که ابا حسن نصر بن احمد سامانی به یکی از فضلاء عصر دستور داد که این کتاب را به فارسی ترجمه کند سپس به رودکی شاعر دستور داد تا این کتاب را به نظم درآورد همانگونه که ابو مظفر بهرام شاه سلطان مسعود که یکی از فرزندان سلطان محمود غزنوی بود به ابو المعالی نصرالله بن محمد بن حمید دستور داد از روی نسخه ابن مقفع آن را ترجمه کند

فردوسی به ترجمه این کتاب توسط وزیر بلعمی از عربی به فارسی اشاره کرده است و در این زمینه می گوید: کتاب کلیله و دمنه تا دوران نصر عربی بوده است و زمانی که نصر پادشاه شد ابافضل وزیر اعظم خود که در واقع گنجینه ای از بلاغت ارزش مند او بود دستور داد که این کتاب را از عربی به فارسی ترجمه کند و این امر بدون هیچ سستی و سهل انگاری صورت گرفت. اما ابو المعالی نصرالله بن حمید این کتاب را در قرن 7 هجری از عربی به فارسی ترجمه کرد و در لابه لای ترجمه خود حکمت

ها و مثل های زیادی آورده است و به اشعار فارسی و عربی و آیات قرآنی و احادیث پیامبر هم استشهدا نموده است همانگونه که محسنات لفظی در بیشتر عبارات او یافت می شود که این محسنات از ناشی از تقلید عربی در عصر خودش بوده است و این مسئله کاری کرده که ایشان از آن اصل عربی فاصله بگیرد. ترجمه او اولین کتاب فارسی ادبی محسوب می شود که در آن سجع فنی پدیدار شده است او با این کار تقلید جدیدی را که متأثر از زبان عربی است خلق نموده است. نثر فارسی با ترجمه ابوالمعالی به مرحله جدیدی از مراحل پیشرفت رسید که این تحول در واقع همان کثرت الفاظ عربی است.

مطلب چهارم : صاحبان دو زبانه : یکی از بارزترین پدیده ارتباطی میان عرب و فارس به هم رسیدن زبان فارسی و عربی در زبان های بعضی از شعراء و ادیبان و علمای فارس است که معروف به صاحبان دوزبانه هستند چرا که میراثی فراوان به زبان فارسی و عربی از خود به یادگار گذاشته اند و اینگونه بود که این دو زبان هم دوش هم قرار گرفتند و هر دو به طور یکپارچه با فرهنگ اسلامی ارتباط برقرار کردند و این ارتباط طوری بود که جوانب و ابعاد آن ها مگر در مسائل شکلی و صوری با یکدیگر تفاوت و تغایر پیدا نمی کرد. و شکی نیست که این مسئله نزدیکترین حد ارتباط میان دو زبان و کامل ترین صورت امزاج و درهم آمیختگی این دو ملت است. اگر یکی از آن دو برتری داشته باشد آن دیگری سبک می شود و به سمت بالا می رود. برای تفسیر این مسئله می گوئیم : از زمان خلفای راشدین تا دوره سلطان محمود غزنوی در قرن 4 هجری تدوین اوامر دولت و رساله های دیوانی به زبان عربی صورت می گرفت و اینکه چیزی از این کارها از قصر پادشاه به زبان فارسی صادر شود نوعی عیب محسوب می شد. تا جائیکه که ابونصر کندی وزیر الب ارسلان سلجوقی دستور داد تا قوانین و منشورات به زبان فارسی باشد که این به خاطر قضاوت اندک و علم ناچیز او بود.

یکی از اصحاب دوزبانه امیر قابوس بن وشمگیر زیاری متوفی سال (403 ه) بود . او جز دسته پادشاهان و ادباء بود و دارنده این ابیات مشهور :

وی هم شعر عربی و هم فارسی می سرود هر چند که در اواخر عمرش روزگار با او سر ناسازگاری داشت و مریضی بر او سنگینی کرد و فشار آورد . وی در داشتن همت بلند و بزرگواری و ادب بی نظیر بود. او شاهکارهایی در نثر عربی دارد و رساله های او در حوزه بلاغت در رتبه رساله های علمای عرب است اما ما در زبان فارسی نثر فنی و همچنین شعری از او سراغ نداریم که تحسین برانگیز باشد . ما از شعر فارسی او جز ابیاتی اطلاعی نداریم که در آن می گوید : به راستی که کارهای دنیا همه تمیلات و نیازها است و من قلبم را به آن چیزهایی که احتیاج دارد و نه به آن چه که رغبت و تمایل ندارد مشغول نمی کنم. و من ده چیز را از این دنیا برمی گزینم تا زمانی که طول عمرم بواسطه این ده چیز پایان یابد. این ده چیز عبارتند از : شراب سرخ و بازی شطرنج و نرد و ماهی گیری و پرورش باز

شکاری و یوزپلنگ و میدان و توپ و در جمع دوستان حضور داشتن و حماسه ها و مجالس عروسی و اسب دوانی و اسلحه و سخاوت و نماز و دعا . می باشد.

بدیع الزمان همدانی : میان قابوس و بدیع الزمان همدانی شباهت هایی وجود دارد چرا که شهرت بدیع در سرتاسر آفاق به گوش رسیده است که این شهرت او به خاطر نثر فنی زیبایش است که رنگ و بوی ویژه ای دارد و شهرت وی بواسطه مقاماتش گسترش یافت. او در واقع با آوردن 400 مقامه در باب کدیه که از هر چهار صدها مقامه ظرافت و زیبایی می چکد و هیچ تناسبی از لحاظ لفظ و معنی میان دو مقامه نیست از کتاب اربعین نوشته ابن درید تقلید کرده است . و به مانند قابوس جز شاعران محسوب نمی شود. بدیع الزمان دیوانی دارد اما شاعری بدیع الزمان در مقامات و رساله هایش به اندازه شاعری قابوس نمی باشد . به او پیشنهاد می شد تا ابیات فارسی را که معنای غریبی دارد به ابیات عربی ترجمه کند و مسائل ابداعی را با عجائب فراوانی که قابل شمارش نیستند در ابیات پدیدار می کرد و زمانی هم که با صاحب بن عباد ارتباط برقرار کرد در حالیکه او 12 سال داشت صاحب بن عباد به او گفت شعر بگو و بدیع الزمان جواب داد : بفرما من را امتحان کن و صاحب سه بیت از اشعار منصور رازی را بر او خواند و از بدیع خواست تا آن ابیات را ترجمه کند و زمانی که بدیع این ها را شنید از او پرسید با چه قافیه ای می خواهی ترجمه کنم؟ و صاحب با عجز و ناتوانی گفت : حرف طاء را قافیه ترجمه ات کن و سپس بدیع گفت در چه بحری می خواهی آن را ترجمه کنم ؟ و صاحب بحر السریع را انتخاب کرد و بدیع فی البداهه چنین سرود :

ترجمه بدون شک دقیق است و بیانگر آن است که بدیع مالک ناحیه فارس بوده است یعنی پیشانی زبان فارسی در دست او بوده است چرا که ترجمه منظوم مستوجب آن است که مترجم قدرت سرشاری در تعبیر داشته باشد و این قدرت بر کسی مقدور نیست جز آن که آگاه و بینا به مذاهب کلامی در لغتی که از آن ترجمه می کند و نیز لغتی که به آن ترجمه می شود باشد .

ابن ابی توبه : بدیع الزمان هرگز از فارسی به عربی ترجمه نکرده است درحالیکه ابن ابی توبه از عربی به فارسی ترجمه کرده است . او در بعضی مجالس خود موافقت می کرد که یکی از ندیمان سخن ابونواس را بسراید و ابن ابی توبه که این شعر را نشنیده بود کمی در آن تأمل کرد و بعد از آن ابیات را با موفقیت هر چه تمام تر به فارسی ترجمه کرد.

ابوالفتح بستی : یکی از اهالی قرن 4 هجری و از اصحاب دوزبانه ها است و دارای دو دیوان یکی به زبان عربی و یکی به زبان فارسی است و برای پادشاه بستی مشغول کتابت بوده است . صاحب یتیمه 27 صفحه از کتابش را به او اختصاص داده و و در آن مثال هایی از نظم و نثر ایشان وارد نموده است اما به نظم فارسی او اشاره نکرده است . بستی شبیه آن اصحاب دو زبانه ای است که قبلا از آن ها

صحبت کرده ایم. شهرت وی در شعر و نثر عربی او است نه شعر و نثر فارسی او. در اخبار بستی که متوفی سال 400 هجری است آمده که او دو بیت از فارسی به عربی ترجمه کرده است.

ابوالقاسم اسفراینی: همچنان که گفته شد بعضی از شعرای سلطان محمود غزنوی از این دو بیت شعر فارسی شگفت زده شده بودند و در دل آن ها آمده بود که این دو بیت را به عربی ترجمه کنند و این واضح است که زبان عربی زبان دوم آن ها در کنار زبان فارسی بود ولی آنان از ترجمه آن دو بیت شعر عاجز ماندند اما ابوالقاسم اسفراینی آن را ترجمه کرد. وی ابن ابی العباس اسفراینی وزیر سلطان محمود غزنوی است که درباره او گفته شده: وی دیوان پادشاهی را به زبان فارسی قرار داد تا زمانی که سلطان محمود او را عزل کرد و دیوان یک بار دیگر به زبان عربی برگشت. و ابوالقاسم این دو بیت را این گونه ترجمه کرد:

آن چیزی که در رابطه با ترجمه بستی و اسفراینی ملاحظه می کنیم این است که دقت و زیبایی ترجمه این دو نفر از ترجمه بدیع الزمان کمتر است همچنان که می توانیم بگوییم بعضی از شعرای فارسی شعر را به حالت تفننی و سرگرمی ترجمه کرده اند هر چند که در این زمینه به نیکی کار کرده اند و موفق هم بوده اند.

یکی دیگر از اصحاب دوزبانه خیام متوفی بین (506 الی 530) هجری است. بعد از این مجموعه اصحاب دو زبانه ای که به سبب ذوق و قریحه فارسی که داشتند شهرت شان گسترده شد و جایگاه و منزلت شان بالا رفت نام می بریم که یکی از آن ها عمر خیام است. او شاعری بود که کمتر کسی از شعرای شرقی و غربی به شهرت و آوازه او رسیده بودند. نام او همطراز و همسو با ادبیات فارسی است. در جمهرة المتادبین او را می شناسند و سزاوار است که بگوییم: خیام شعر عربی را به شعر فارسی در تصور ما ربط داده است و به همین علت است که بین شعر او و شعر ابو العلاء المعری در وجوه زیادی قابل شباهت است.

فلسفه زندگی نزد این دو دارای ویژگی های مشترکی است. ابیات زیادی در کتاب لزوم ما یلزم نوشته ابی العلاء وجود دارد که ما را به یاد ابیات مشهوری از خیام می اندازد. خیام عالم به فقه و زبان و تاریخ و حکمت و ریاضیات و مسائل عقلی است. او اشعار زیبایی در زبان فارسی و عربی دارد و نیز رساله ای بسیار مشهور در مسئله جبر و مقابله به زبان عربی نوشته است و او جزء اولین کسانی است که ارتباط میان جبر و هندسه را در قرون وسطی ایجاد کرد. او درباره جبر گفته است که یک فن علمی می باشد.

اما اشعار عربی او به جزء 14 بیت در دست ما نیست و شناخت ما محصور در همین 14 بیت است. و از شعر عربی او پیداست که گرایش او با آن چیزی که در شعر فارسی وی شناختیم متغایر است. چرا

که او بسیار به خودش مغرور بود . او می گوید : من در دنیای خودم در سیر کلماتی که با رنج فراوان حاصل می آورم قانع هستم او با این کار از حوادث روزگار در امان است و جایگاهش را تا بالای سر دو ستاره و نقطه جهش آن دو بالا می برد. این با آن چیزی که از عمر خیام در شعر فارسی او می شناسیم متفاوت است . او در شعر فارسی خودش به خوشی ها و لذت های دنیوی روی می آورد و در هر برهه ای از عمر خودش تمسک می جوید تا بهره خود را قبل از اینکه از زندگی خداحافظی کند از خوشی ها و خوشحالی به طور کامل بدست آورد همچنانکه که ایشان ناسک بنظر می آید نه خواسته نفس خود . او هدایت گری است که گمراهان را هدایت می کند و گناه کاران را موعظه می کند.

چقدر تفاوت است میان این ابیات و خیامی که ما او را در رباعیاتش می شناسیم : آیین و مذهب او نوعی رویگردانی از کفر و دین است و عادات و خلق و خوی او سر کشیدن شراب و همدمی با زنان زیبا رو است . و می بیند که ملک سلطان محمود در جام شراب غرق شده و او از آهنگ زنجیر زنی صدای داود را می شنود و در آن حال خیام می گوید :

خیام در رباعیاتش می گوید : او از دنیا مایوس است بخاطر اینکه بهار جوانی اش به سرعت پژمرده می شود و او شراب را مایه فراموشی و تسلی خاطرش قرار می دهد تا فراموش کند که حیات روزگارش به سرعت به پایان می رسد و در شعر عربی خود از غیبت دوستش در زندگی اش شکایت می کند و بسیار حسرت می خورد و از جفای دوست با صدای نازک و متضرعانه ناله می کند.

مسعود سعد سلمان : مسعود سعد از معاصران خیام در قرن 5 هجری بوده است . هجده سال در زندان به سر برده است در حالیکه گناهکار نبوده است بلکه توطئه سخن چینان و دروغ های دروغ گویان و دشمنی دشمنان کاری کرد که او را به تاریکی و کنج زندان افکنده شود . تواریخ ادب فارسی او را به عنوان یکی از بهترین شعرای فارسی زبان می نامیدند زیرا که او اولین کسی بود که از قصیده اش رنگ و بوی آشنای مبالغه در مدح را محو کرد . او در ضمن قصیده عواطف و احساسات خود را جای داد . اگر احیانا خیام و معری از لحاظ احساس و اندیشه به همدیگر تشابه داشته باشند قطعا مسعود سعد و ابی فراس در یک فن شعری خاص با یکدیگر تشابه دارند که این فن شعری خاص همان وصف زندگی زندانی با آن عذابی که یک فرد زندانی می بیند. شهرت مسعود در حبسیات خود در شعر فارسی به مانند شهرت ابی فراس در همین زمینه در شعر عربی است.

آن چیزی که درباره مسعود سعد مدنظر ما است این است که ایشان جزء افراد دوزبانه است چرا که خودش به این مسئله اشاره می کند و می گوید : اگر کسی من را در زبان فارسی و عربی بیازماید من شهسوار این دو حوزه هستم .

رشید الدین وطواط در کتابش بنام حدائق السحر می گوید او در حوزه معانی و بیان در شعر به مسعود سعد استشهاد و استناد دارد . اما اینکه شعر عربی در دیوان او ضبط شده است جای تامل و تفکر دارد . وطواط به طور مبهم این ابیات را از مسعود سعد عنوان می کند.

مشخص است که شاعر ما در این ابیات از صنعت و تشبیه استفاده می کند و او با ذوق و قریحه سلیم خود در ترسیم صور شعری بدون شک فرد موفقی بوده است چرا که او هر چیزی را تحت حس خودش قرار می دهد و سایه خودش را بر آن می اندازد . ظلمت شب وحشت ناک را در میان وحشت و رنج بین پهلوهایش می یابی و زمانیکه شاعر نیاز به برخورد در تصویر سازی و تعبیر را احساس می کند دو چیز شبیه به هم را در یکدیگر جذب می کند . سیاهی زاغ که در چشمانش فرو می ریزد تا جائیکه بینایی اش از بین می رود به تصویر کشیده می شود . مسعود از زندان آزاد می شود و هر آن چه که در پهنای تخت خودش می باشد و اطرافش را احاطه می کند را با صداقت تصدیق می کند . او در شعر المعنبر خود او را به سیاهی شب و نیز به سرمه ای که در گوشه های چشم می باشد تشبیه نمی کند بلکه سیاهی زاغ را که از پرندگان شوم و نحس می باشد برگزیده است همانگونه که احساسش را مجسم می کند و حس می کند بال های او روی چشمانش قرار گرفته است . و به همین خاطر ناله ای تاسف بار و تلخی یاس برای اینکه نفس نابینای او حق را مجسم کند او را تحریک کرد . اما در اینکه او فردی کریم و موفقی است شک و ابهامی وجود دارد .

قرائن نشان می دهد که شاعر ما در شعر عربی جزء افرادی بوده است که خوب و نیکو شعر سروده است و با قطع نظر از قدرت و توانمندی های ایشان در بکارگیری بلاغت و آرایش کلام عبارت های فراوانی در اختیار دارد (از لحاظ داشتن عبارت ثروتمند است) و از روش و منهج محکمی برخوردار بوده است . و همه این ها بیانگر ظرفیتی وسیع و سلیقه ای اصیل است . رشیدالدین وطواط مثالی برای حسن مطلع از قول ایشان نقل کرده است :

چه اندازه ما دوست داشتیم که مثال های ادبی از ایشان نزد ما یافت می شد تا موازنه ای میان شعر عربی و فارسی او ایجاد کنیم با این وجود ما می توانیم بگوییم که شعر عربی ایشان از لحاظ بلاغت در سطح پایین تر از شعر فارسی وی نیست .

ما سخن خود را درباره مسعود سعد به پایان نمی بریم قبل از اینکه این مسئله زیبا میان او و حریری که صاحب مقامات است را بیاوریم . و آن اینست که گفته شده : مسعود کتاب یا ابیاتی را برای حریری که در آن زمان در مصر بود فرستاده است و حریری در جواب او اینگونه گفته است :

این ابیات همراه با ترجمه فارسی آن ها در کتاب موسوم به بدایع که به سال 590 هجری تالیف شده آمده است و نسخه این کتاب بعد از اینکه یک سال از تالیفش گذشته به خط شاگردش تحریر شده

است و آن نسخه را برای مولف خواند و ندانست که ترجمه فارسی ابیات عربی حاصل کار نویسنده کتاب یا شاگردش است. و مهم ترین چیزی که در این راستا برای ما روشن شد این بود که همه آن ترجمه های فارسی که جدیداً به آن چه که ما در ترجمه شعر عربی به فارسی شناختیم اضافه شده بود. و ما نمی توانیم به شعری که مسعود برای حریری فرستاده بود توجه نکنیم و نمی دانیم که آیا این شعر عربی است یا فارسی و اگر بتوانیم بگوییم که عربی بودن آن ارجحیت دارد به دو علت است که علت اول آن این است که حریری به مانند بدیع الزمان در علوم فارسی شهرتی ندارد و به همین خاطر مسعود شعری فارسی را برای او می فرستد. علت دوم در این مسئله این است که حریری شعر مسعود را به نیکویی ستود و اعجاب زیاد او در شعر عربی که بر فارسی زبانی به مانند مسعود سعد سلمان جاری می شود بر حریری وحی شد.

فارابی: وی متوفی سال (339 ه) می باشد. ابیات شعری او با قافیه لامیه است و در بحر کامل که به آرامش و تکامل روحی انسان می پردازد.

ابوعلی سینا: او کسی است که از آثار فارابی بسیار تاثیر پذیرفته است و ابیات او از دیدگان هوشیار ابن سینا پنهان نمی ماند و به ناچار از ابیات او تاثیر می پذیرد و قصیده عینیه معروفی بر همان وزن و سبک فارابی می سراید که نام این قصیده را وراقثیه می گذارد که مطلعش این است:

در قصیده عینیه معانی فلسفی و روانشناسی زیادی وجود دارد که مورد استقبال بسیاری از علماء و ادیبان قرار گرفته است. از جمله از این ادیبان:

1- احمد شوقی ملقب به امیر شعراء است. 2- شیخ محمد جواد بلاغی. 3- شیخ محمد صالح سمنانی مازندرانی. 4- شیخ محمد تقی جعفری تبریزی. 5- عادل غضبان مصری. 6- علی نصوص طاهر. 7- محمد رضا حکیمی: وی نویسنده کتاب ادبیات و تعهد در اسلام است که ما در این کتاب موضوع عینیه ابن سینا را که از او تاثیر گرفته بود را استخراج کردیم و در این کتاب مفید از این موضوع استقبال شد. او نیز قصیده ای درباره محتویات کتاب سیصد و شانزده صفحه ای دارد.

سعدی شیرازی: متوفی سال (691 یا 695 ه) می باشد. بعد از مسعود سعد نام سعدی شیرازی می آید. او از اهالی قرن 7 هجری بود و غنی از بیان است و به همین علت که می گوییم: میراث ادبی او مهم ترین و بزرگترین چیز در ادبیات فارسی است. سعدی جزء افرادی بشمار می آید که بنیاد غزل خالص را پایه گذاری کرد و این فن را به اوج خودش رساند. بعد از او شاعرانی ظهور یافتند که صورت های خاصی به غزل دادند و در نظم آن اکتفا می کردند و فراتر نمی رفتند. او شاید تنها شاعری در میان شعرای مشرق زمین باشد که ادبیات وی به اندازه اینکه در میان مسلمانان رواج یافته به همین اندازه در میان اروپائیان نیز رواج یافته است. ویژگی های شعری او حتی برای عصر حاضر هم گوارا

است و رأی و نظر خردمندان اش متزلزل نمی شود و دارای روحی است که به قصه هایش جان می دهد و دارای بیان طعنه آمیزی است که به وسیله این کلام عیوب انسانی را مورد نقد قرار می دهد. و همه آن مزایایی که نزدیک بود ما نزد هم عصرانش نابود کنیم حق او را در إعجاب و شگفتی ما نسبت به او بدست آمد .

سعدی در مدرسه نظامیه در بغداد درس خواند و در محضر بزرگان عصر شاگردی نمود . او کسی بود که در باب هفتم بوستانش گفته است : او در بخشش مال بخشنده بود و شب و روز مشغول تکرار و تلقین بود تا زمانی که تفسیر حدیث را بنحو احسن انجام می داد و هم شاگردی هایش نسبت به او غیرت می ورزیدند که این بیان گر آن است که او در مدرسه نظامیه مشغول به تدریس بود . در باب پنجم داستانی را می آورد که محتوای آن این است او کودکی را در مسجد جامع کاشمر دید که در دست آن کودک مقدمه زمخشری در نحو بود در حالیکه این حرف را تکرار می کرد : زید عمر را زد . سعدی با شنیدن این حرف به او گفت : هر چند که میان خوارزم و خطا صلح صورت گیرد اما خصومت میان زید و عمر تمام نمی شود . آن کودک خندید و از سعدی پرسید اهل کجا هستی . سعدی جواب داد من اهل شیراز هستم و سپس آن کودک از وی خواست تا از شعر سعدی چیزی را برایش بخواند.

صبی درباره سعدی این چنین می گوید : بزرگترین اشعار سعدی فارسی است و اگر برای من از اشعار فارسی او بخوانی برای من قابل فهم تر است . درباره او گفته اند : اگر گوینده آن سعدی شیرازی باشد با مهربانی و با دلی رقیق به سوی او رهشپار می شود و درباره او حقیقتی وجود دارد در اینکه او با علم و دانش عربی فاصله ای ندارد .

سعدی شعر عربی دارد که بعضی علماء قاطعانه گفته اند که این شعر را در اثنا ماندن وی در بغداد سروده است .

شعر عربی سعدی بخشی از کلیات ایشان را تشکیل می دهد و در هشت صفحه بزرگ نوشته است و در بعضی از جاهای اشعار گلستان او شعرهای عربی هم یافت می شود. از جمله اشعار صوفیانه ایشان این بیت شعر است که مطلع آن این است :

سعدی در این قصیده اش متأثر از شاعر عربی و صوفی ابن فارض در قصیده معروف او بنام تائیه الکبری می باشد. این دو قصیده هر دو از یک بحر و قافیه هستند . مقابله و موازنه تائیه سعدی با تائیه ابن فارض به این مسئله اشاره دارد که این دو شاعر تشابهاتی با یکدیگر دارند . این فارض صورت هایی را در این قصیده به ما عرضه می کند که دارای رنگ و بوی محلی خاص است و به بیان صحراء و بیابان و اهل صحراء و رفت و آمد در چهار گوشه صحرا می پردازد و سعدی نیز شعرش را به همین

صورت می سراید و می گوید : آه و ناله هایش بر صدای آن ها تفوق یافته و صبحگاهان اهل طایفه سوار بر مرکبشان شدند و رفتند .

ابن فارض به قصیده احساس خاصی می بخشد و به همین خاطر است که از شاعران فارس به مانند جلال الدین رومی که چیزی جزء حقیقت واحد را که فرد در آن حقیقت به کلی فنا می یابد نمی بیند تخلف می کند . تائیه ابن فارض واقعی و حقیقی است و شعرش دلالت از تاثیر او در شعرای فارس صوفی نمی کند . در تائیه ابن فارض شخص عاشق به محبوبش توجهی نمی کند و فقط عاشق خودش است و توجه او به عشقش به سوی اشباع تمایلات نفسانی می رود و بهره مندی از محبوبش به مانند این است که به دیدن و شنیدن صدای محبوبش تمایل دارد . و سعدی در همه این موارد از ابن فارض تبعیت و تقلید می کند .

اما سخن سعدی که می گوید : هوی و هوس از فضیلت و هدایت تبعیت می کند و ما صوفیانی که سرزنش گر هستند را یاد می کنیم . علامت و ویژگی مذهبشان این است که دین و عرف را در سخن و کردارشان جانشین کنند و باید به آن ها دقت نظر داشته باشند و معصیت و گناه را از آنان دور کنند . در واقع آن ها ظاهرشان را زشت و نازیبا می کنند و فقط به باطن خودشان اهمیت می دهند و مادامی که میان خود و پروردگارشان اصلاح کننده ای باشد به نظر مردم درباره خودشان توجه نمی کنند و پروایی ندارند و هر آن چه را که دلالت بر کفرشان می کند را می گویند و انجام می دهند و تمایل به اثبات ایمانشان دارند در واقع آن ها ریاکارانی هستند که مردم را مورد تمسخر قرار می دهند در حالیکه ظاهرشان با باطنشان متفاوت است و به همین خاطر است که شعر صوفیانه مملو از اصطلاحات و رمزهایی است که ظاهری کفر آمیز دارد و باطن آن ایمان است . سعدی نیز همچنین در حرام کردن کشتن مسلمانان از ابن فارض تبعیت می کند . و صوفی می گوید : خداوند در حدیث قدسی اش می گوید : کسی که من را دوست دارد در حالیکه کسی را بکشد باید دیه بپردازد و کسی که دیه او بر من است پس من دیه او هستم .

اما عشقی که سعدی از آن می گوید از مهم ترین مبانی و اصول تصوف است . نویسنده اللمع می گوید : احوال عشق در بنده نگاه کردن با چشمانش به آن چیزی که خداوند به او نعمت داد و نگاه کردن با قلبش به قرب الهی نسبت به او و توجه و محافظت از او می باشد و با ایمانش نظر می افکند و حقیقت او را به سوی آن چه که خداوند متعال از توجه و هدایت به او داده به یقین می اندازد بنابراین به خداوند عزوجل عشق می ورزد .

این عشق اختصاص به این مذهب و طریقه دارد و مردم از هر جنس و مذهبی باشند زندگی روحی را به سفر یا حج تشبیه می کنند و صوفی در این طریقه کسی است که خداوند را جستجو می کند و خودش را سالکی می نامد که راه فنای فی الله را می پیماید و هر محبتی که رهرو راه عرفان جایز می

داند را دوست دارد. سعدی در یکی از قصایدش عادت فارس ها اجرا می کند و اسم خود را در پایان آن ذکر می کند. واضح و نمایان است که هر شاعری اسم ادبی دارد که به آن تخلص یا مخلص می گویند که این تخلص را در آخرین بیت غزل می آورد. غزل منظومه ای است که یک موضوع واحد دارد که تعداد ابیات آن کمتر از هفت بیت و بیشتر از پانزده بیت نیست. اصل موضوع غزل همانند پرداختن احلام صوفیانه در شراب و آواز خواندن بلبل در میان شکوفه ها می باشد.

سعدی در بعضی از اشعار عربی اش فرد عاشق هوس ران را به نمایش می گذارد نه فردی که عشق الهی دارد. او زانو یار را به ریسمانی ازحریر که پر از گیاهان قرمز رنگ است تشبیه می کند.

سعدی در قصائدش ابیات عربی دارد که فارس ها آن را به نام لمعات می شناسند. لمعات درواقع قصاید فارسی هستند که حاوی ابیات عربی می باشد که نامش را از تلمیح گرفته است. و تلمیح فی خیل بدین معنی است که روی بدن اسب رنگ می کنند که با رنگ های دیگر متفاوت باشد. و زمانی که در رنگ های گوناگون باشد (رنگارنگ باشد) می گویند در آن تلمیح یا تلامیح وجود دارد.

سعدی اشعار عربی نیز در کتاب گلستانش دارد. او کتاب گلستانش را در هشت باب نوشته است که هر یک از باب های آن مجموعه ای از داستان های کوتاهی است که درباره موضوعات خلق و سیر و سلوک و فضیلت و رذیلت می باشد. و نوع داستان ها سمبولیک و تربیتی است که به آن چیزی که محکم تر می باشد دعوت می کند. گلستان کتاب نوشته شده به نثر فنی است که حاوی زیباترین نمونه ها در نثر فارسی است و این مثال های زیبا باعث می شود تا اشعار فارسی و عربی و حکمت ها و مثل ها و احادیث و آیات قرانی در آن نفوذ کند. سعدی در آن اشعار محتوای قصه را خلاصه می کند و معانی آن را محدود می نماید و تاکید دارد که هدف نقل داستان است. وی بعضی مواقع در اشعار عربی اش بخشنده است جز اینکه ببخش هایش او را در طی روزگار محتاج و فقیر می سازد. و ضرورت او را به دشواری کاربرد نحو فارسی در عربی ناچار می کند. حق اضافه شدن کلمه سنور درحالیکه در نحو فارسی جریان دارد از بین رفت که این در عربی جایز نیست و برای ذوق عربی گوارا و روا نیست و نظر به اینکه کتاب گلستان که در متن خود به سوی زیاد شدن ویژگی های فنی آن پیش می رود در معرض تحریف و کلیشه سازی و تغییر و اضافه شدن می باشد. و این نظر بر آنچه که در صدد آن هستیم صدق نمی کند بنابراین گفته مان را به آن اضافه می کنیم و می گوئیم: سعدی همانند سخنش که رسول خدا را مدح می کند نیکو و شایسته است.

حافظ شیرازی: متوفی سال (791 ه) است. حافظ شیرازی به حق به تنهایی از بزرگترین شعرای غنایی در همه دوران ها و نزد همه ملت ها به شمار می رود. حافظ به خاطر نغمه های شعری که باعث برانگیختگی شگفتی و تعجب می شود و نیز بخاطر قدرت خارق العاده اش در تخیل و تصور شاعری بزرگ نیست بلکه بخاطر تمایل موسیقایی فاتحانه اش است که شاعر بزرگی شده است.

ویژگی های خاص بیانی او حافظ را بلندمرتبه می سازد . در واقع او به استعاره ای که مبهم و تاریک و دور از ذهن نیست تکیه می کند . او در تعبیر و انتخاب نیک الفاظش یک مخترع است و این تعبیر و الفاظ نیک برای وی مهیا می شود تا بوسیله آن لغتی را اتخاذ کند که در آن لغت استواری و روان بودن و نیز حزن و شادی در یکجا جمع شود همانگونه که مفاهیم متغایر در کلامش بعضی را بر بعضی دیگر متمایز می کند.

حافظ شعر عربی نیز دارد اما همانند سعدی برای او مجموعه شعر عربی و نه حتی قصیده عربی در نظر نگرفتیم . و ما ضمن اشعار فارسی او ابیات عربی نیز برایش پیدا کردیم . و آن غزلیات او بنام ملعمه می باشد که حاوی ابیات عربی و فارسی است . اولین چیزی که از این ابیات ذکر کردیم غزلی است که مطلع آن اینگونه می باشد :

او یک بار بیت عربی را وارد می کند و بار دیگر قطعه ای عربی را می آورد که دو بیت عربی آن در وسط یا ما قبل آخر غزل می باشد . و این غزل در بحر هزج است و در اصل سداسی می باشد و واضح است که در شعر عربی فقط اندکی از آن می یابی جز اینکه شاعر ما غزل را در بحر سداسی که دور از قافیه و عروض عرب ها است و طبق عادت مانوس شعرای فارسی که مخالف عرب ها در عروض هستند می باشد به کار می برد.

در این شعرعربی رونق فراوانی وجود ندارد که این بخاطر اندک بودن وضوح شعر و نیز کم بودن جوهر و عنصر آن است و گردآوری میان شعر عربی و شعر فارسی حافظ بعید است . حافظ تاکید دارد که او در سرودن شعر عربی جدیتی نداشته است . او در تشبیه کردن به عرب تلاش کرده بود و سلیمی را ذکر کرد و او را مواجه کرد با کسی که می راند شتری را که کجاوه محبوب را حمل می کند در حالیکه می گوید : اشتیاق من برای سوارکارانتان زیاد است . جز اینکه او از شیوه صوفیانه شاعران فارسی که در شعرشان شراب جاویدان و دعوت به وسعت دادن حکمت و منع از شراب و بیان مطرب و آواز خوانی او آمده است دور نمی شود .

عبدالرحمان جامی : از اهالی قرن 19 هجری است . او در داشتن بیانی واضح عظیم است و آگاه به مذهب کلامی است و ارزش فنی را در معانی عمیقی که متضمن الفاظی ظریف و زیبا است می بیند . وی در صنعت شعری دانش وسیعی دارد . او همانند شاعری مقلد می خواهد که گذشتگانش را در شعر حکمت آمیزش ثبت کند و نیز در فنون فرعی شعرش هم اینگونه است و تنها در فنون اصلی شعرش تقلید نمی کند . در شعر جامی ما قصیده یا ابیاتی را که سرتاسر آن عربی باشد نمی خوانیم . شعر عربی در منظومه مشهور فارسی اش بنام ملمعات پراکنده است . در یکی از منظومه های معروفش که در قالب مثنوی یا مزدوج می باشد به پادشاه عثمانی بنام محمد فاتح می پردازد . که مطلع و سه بیت آخر آن عربی است .

عماد الدین اصفهانی : در تاریخ ادبیات تعداد زیادی نویسندگان دیوان ها که مشهور به نویسندگان ماهر و باذوق بودند ظاهر گشتند که یکی از این نویسندگان ماهر عماد الدین اصفهانی بود . طریقه نویسندگی در دیوان در همه قرن ها بر اساس یک شیوه واحد بود و تغییری نمی کرد مگر در دوره انحطاط زبانی . عماد الدین اصفهانی در زمینه مدح قصایدی داشت که حاوی موضوع فتح قدس و فلسطین و مدح صلاح الدین بود .

عماد اصفهانی در نثر و نظم خود زبان واضح عربی که اثری از گنگی در آن نیست را ادا می کند . و تفاوتی میان او و بسیاری از اصحاب دو زبانه که واضح باشد وجود ندارد . عماد اصفهانی شهرت و منزلتی در میان امیران سخنور در کتاب فارسی و شعرهای فارسی اش ندارد .

رشید الدین وطواط : او جزء افراد دو زبانه هایی است که شهرت شان گسترش یافته بود و رشید الدین وطواط در ادبیات عربی و فارسی مشهور بود . این ادیب کاتب و شاعر ایرانی اصل و نسبش به عمر بن خطاب می رسد . وی در اصل و نسب و از لحاظ زبان هم ایرانی و هم عربی است . او را بخاطر سرگردانی و گمراهی اش به وطواط به معنی مرد سست رأی و کم خرد لقب دادند . او به طور حق و یقین یکی از نمونه ادیبان و شعراء قرن 6 هجری به شمار می رود . وی شاعری در بین صاحبان دیوان ها است که منشاتی به زبان فارسی دارد که از رسائل و نامه های دیوانی و اخوانی نوشته شده است . اما مشهورترین اثری که بویسله آن ذوق و قریحه او نیکو می گردد کتابی بنام حدائق السحر فی دقائق الشعر است که درباره بدیع و صنعت شعری می باشد . وطواط در مقدمه کتابش می گوید : روزی خوارزمشاه از او کتابی می خواهد و او نیز کتابی به عنوان شرح بلاغت که از شاعر فارسی فرخی می باشد را به او تقدیم می کند و خوارزمشاه به آن کتاب نگاهی می اندازد اما مثال هایی که در آن آمده بود اعجاب او را برانگیخته نکرد و در آن اثری از پیچیدگی و ابهام دید و نیز نقصان و اشتباه در آن پیدا کرد . و به همین علت تصمیم گرفت تا آن اثر را با کتاب خود بسنجد و مقایسه کند به همین منظور کتاب حدائق السحر را تالیف کرد .

او در کتابش از محسنات نظم به زبان عربی و فارسی صحبت می کند . وی دارای نثری باارزش از کلام امیر المومنین علی (ع) است . و همه کلمات عربی در کلامش را به فارسی توضیح و تفسیر می کند همانگونه که هر بیت از دو بیت شعرش را به فارسی شرح می دهد .

بهاء الدین عاملی : یکی دیگر از صاحبان دو زبانه بها الدین عاملی است از اهالی سرزمین جبل العامل واقع در لبنان که معروف به شیخ بهائی است . شهرت او در ادبیات عرب به خاطر نوشتن دو کتاب کشکول و المخلعة است . وی کشکول را در سال 922 هجری در مصر بعد از اینکه به آنجا رفت نوشت . او نیز صاحب تولیدات سرشاری از انواع گوناگون علوم و فنون به مانند علم ستاره شناسی و حساب و احکام فقهی است . وی از معدود شعرای عصر صفوی می باشد . بها الدین در کنار شعر فارسی شعر

عربی نیز دارد. او قصیده ای در مدح صاحب زمان امام مهدی (عج) دارد که آن را وسیله ای برای رستگاری و آرامش در مدح امام مهدی می نامد. وی قصیده مشهوری را در مجلس بزرگوارانی از اهل دمشق ذکر کرد و زمانی که آن قصیده را دارای بیانی زیبا دیدند از آن تجلیل و قدردانی کردند و به همین علت احمد المنیة برای این که این اثر عظیم را حفظ نماید آن را شرح و توضیح داد به همین خاطر شرح او همانند شاهکار و هدیه ای برای خزانه است. سپس در نظم قصیده اش هدف و مقصودی وارد شد که این هدف همان مدح اما مهدی بود. و آشکار است که غالب شعرای عرب در توصیف رعد و برق (به اینکه به توصیف رعد و برق پرداخته اند) و نیز مکان هایی در سرزمین های عرب که سوز و ناله اش را روانه آن میکنند ضرب المثل شدند و بدین خاطر است که قصیده با اسلوبی صرفاً عربی تدوین گردیده است.

پنجم: تاثیر پذیری و تاثیر گذاری میان شاعران عرب و فارس: ما در اینجا بر سخن حسین مجیب مصری تاکید می کنیم. وی می گوید: اگر ما سخن مان را درباره صاحبان دو زبانه گسترش و تفصیل دهیم باید تاکید داشت بر اینکه زبان عربی نزد فارس ها به نهایت اوج خودش رسیده است تا جائیکه از نظر عقلی و واقعی محال است که بین زبان عربی و زبان فارسی که در آموختن علوم و کسب ادب در فرهنگی که هر یک از خودش اتخاذ کرده است فاصله بیفتد. نسبت ادبیات فارسی به ادبیات عرب همانند نسبت دو چیز هم شکل و همانند هم است. و برای مشخص کردن تفاوت این دو باید بگوییم که: زبان عربی با میراث خود و همه اصول و فروعش و با اختلاف هدف و خواسته ای که دارد در ساختن فرهنگ فارسی که به عنوان عالم یا ادیب می باشد به مانند سنگ آسیابی عمل می کند. و این حقیقتی است که حق آن را در تفسیر و توضیحش ادا کردیم و نقطه نظراتش را به تفصیل تغییر دادیم طوری که چیزی باقی نمی ماند جزء این که به نمونه هایی که موید این اختلاف از تاثیر پذیری مستقیم شاعران فارس از شعرای عرب است پرداختیم. و این دلالت بر این دارد که آن ها از ایشان و معانی آن ها تاثیر گرفتند که این یک نوع رابطه قوی و محکم میان شعرای فارس و عرب است و نیز یک پدیده مهمی است که در پیوستگی و اتحاد در فرهنگی واحد سهل انگاری می کند.

شاید بهترین چیزی که وارد کردیم و در این زمینه شروع کننده بود اشاره به جایگاه شعر عربی در نظر ملت های مسلمان است که این جایگاه همان سخن مشهور که منسوب به صاحب دو ریاست است می باشد که می گوید: ادبیات ده جزء دارد که سه جزء آن نوشیروانیة است که شامل بازی شطرنج و گلف و چوگان است و سه جز دیگر آن شهرجانیة است که شامل علم پزشکی و هندسه و نجوم می باشد و سه جزء عربی آن عبارتند از علم نحو و شعر و نیز وقایع و جنگ های آن می باشد و یک جزء باقی مانده آن همه آن اجزاء را در برمی گیرد و آن قطعه هایی از شعر و افسانه است.

استمداد شعراء از یکدیگر در این عصر تازگی ندارد بلکه امری شناخته شده و قابل درکی است که بسیاری از شعرای اهل ادب به آن اشاره کردند. این رشیق صاحب کتاب العمدة حکایت از ابداع برای ما می کند درواقع وی از معانی شعر شاعر ما قبل خود استخراج می کند و یا به معنی آن اضافه می کند که این کار درواقع نه ابداع است و نه سرقت ادبی.

به او گفته شد که این بیت از نابغه است و نابغه از رنگ در شعرش چون ضرب المثل زیاد استفاده می کند او گفت این عمل عرب در شعر دلالت بر سرقت ادبی نیست. همانگونه که صاحب شعرای عجم گفت: به معنای واحدی می گوید: شاعران کمی در این زمینه وجود دارد اما شاعر زمانی که در معنای آن پیشی گرفته است درواقع او بدهکار کسی می شود که برای او اساسی را استوار کرده است. هر کدام از نظرات پیشینیان به پدیده ادبیات که ما آن را نمایان می سازیم سرگرم و مشغول می شوند که این کار نزد شعرای ملت مسلمان متداول است و ما در اینجا در نظر داریم که این امر را بر شاعران فارس و عرب منحصر کنیم.

عنصری از اهالی قرن 5 هجری بود. وی شاعری است که معانی محکم و استواری را بیان می نمود و مضامین بعضی از شاعران عرب را اتخاذ می کرد و در شعرش می آمیخت و نیز به اخبار و احادیث نبوی هم توجه داشت و زمان به خطر افتادن شعرش از معانی موجود در آن ها کمک می گرفت. وی از سخن ابی تمام که این گونه می سراید تاثیر پذیرفته است:

به سیف الدوله نگاه کن و کتاب پیشینیان را در حالیکه حاضر و آماده است نخوان. میان شمشیر او و کتاب در صداقت فاصله دوری است.

این بیت قابل توجه است و شرح بعضی از صاحبان دوزبانه در شعر عربی را ذکر می کند. واضح و آشکار است که شاعر در معنی شرح دهنده را مورد توجه قرار نمی دهد و او را نمی سنجد بلکه از او تاثیر می گیرد و اقتباس می کند و به داخل کردن معنی زیبا موجود در شعر عربی در شعر فارسی خود تمایل دارد.

او این راه روشن را با دیدگانش که از سخن پیامبر تاثیر گرفته است آشکار می کند. و این است سخن پیامبر: زمین برای من جمع گردید پس مشرق و مغرب آن را دیدم و امت من به آنچه که از او پنهان است خواهد رسید. و شاعر نیز می گوید: رسول خدا گفت: ظاهر او ارکان گسترده ای دارد که نزدیک ترین و دورترین این ارکان به طور واضح برای من آشکار شد و از آن فاصله دست و شمشیر محمود به آن ارکان می رسد.

عنصری از معنی کلام پیامبر اقتباس می کند همانگونه که به طور واضح و آشکار از معنای شعر عربی اقتباس می کند تا آن معنی را در هدف و مقصودش وارد نماید. نخست دلیل اینکه او به طور عمد از

معنی تاثیر می گرفت واضح بود گر چه زمانی که می خواست مشهورترین معانی را اتخاذ کند آن را به طور پنهانی اتخاذ می کرد .

عنصری از دو شاعر عربی به نام ابی تمام و متنبی تاثیر می گرفت و روش و خیال آن دو را می گرفت و هوش و قریحه خود را با آن دو پرورش می داد و شکوفا می کرد . و به همین خاطر بود که در زبان فارسی خود رنگ و بو و اسلوب آن دو را وارد کرد بلکه در زمان هایی شعر آن دو را نیز ترجمه می کرد .

شاعران فارس از شاعران عرب تاثیر می پذیرفتند و از میان آن ها متنبی اولین کسی است که سزاوار ذکر است . متنبی جایگاه قابل توجهی نزد فارس ها دارد و به شعرش توجه می شود و بررسی شعرش به عنوان یک سنت پی در پی و همیشگی محسوب می شود و سبک و روش او قابل تبعیت و تقلید می باشد و پدیده ای بارز در ادبیات فارسی است . زمانی که به نوشته ها مولفین و رساله های کاتبان و دیوان های شعراء نظر می افکنیم در متنبی اثری آشکار را می بینیم و معانی اثر او را به وضوح درک می کنیم . و کتاب های فارسی در زمینه تاریخی و ادبی و تصوف و سفرنامه و داستان و اخبار و شعرهایی از ابیات متنبی خالی نمی باشد . و در بسیاری از مکان ها با مثال هایی در شعرش و لذت سرودن آن و بهره مندی از شعرش برخورد می کنی . شایسته است قبل از پیوستن به این مسئله به توصیف متنبی از حیث رابطه او با فارس ها و نظر او در میان آن ها بپردازیم . ما اطلاعاتی از سفر ابی طیب داریم وی به ایران سفر کرد و در ارجان و شیراز وارد شد و عضدالدوله ورود او را گرامی داشت . وی از خاندان بنی بویه بود و حکومت فارس ها برای ادبیات عرب به عنوان هیئت حاکمه ای محسوب می شد . و متنبی به خاطر اینکه عرب اصیل بود به عرب بودنش می نازید و خودستایی می کرد . او در فارس از پدیده خاص که همان زبان فارسی غالب بر زبان ها بود احساس دلتنگی می کرد و غمگین بود در حالیکه عضدالدوله را مدح می کرد و روش خود را به شعب بوان توصیف می کرد . و خواست تا جوانی عرب را توصیف کند و درباره او گفت : صورتی عجیب دارد و چرا که سیاه است و ناشناخته در حالیکه آن ها (عجمیان) سفید روی هستند و دستان عجیبی دارد چرا که اسلحه او نیزه است در حالیکه اسلحه آن ها کمان می باشد او زبانی عجیب و غریب دارد چرا که او عرب است در حالیکه آن ها عجم هستند و سخنان آن ها را نمی فهمد .

و این زیبایی که چشمانش را پر کرده است رنج و گرفتگی اندوهش را درون شعرش نمی کاهد در حالیکه مردم عجم را پیرامونش می بیند و زبان هایشان را به زبانی که او نمی فهمد می چرخانند و در دستانشان سلاحی بود که برای عرب آشنا نبود .

از بهترین نوع ادبی همان معنای ادبی ابی تمام است که به درک و فهم نزدیک تر است و در قلب نفوذ می کند چرا که دوری به خاطر مرگ و دوری و فراق در زندگی نزد او یکسان است.

این مثلی است که متنبی در قصیده اش آورده است در واقع وی در این قصیده سیف الدوله را سرزنش می کند چرا که زمانی که متنبی در مدح سیف الدوله تاخیر می کند او نیز بر او سخت می گیرد و او را ناچار می کند تا آنچه را که دوست ندارد برای او بیان کند . و متنبی در این بیت نفس خود را توصیف می کند و آن را در برابر کبر و خشونت عزیز و گرامی می دارد . و از ابوتمام تقلید می کند و می گوید :

اسدی طوسی متوفی سال 468 هجری که در واقع یکی از صاحبان حماسه و مناظرات منظوم بود این معنی را از متنبی به سرعت گرفت . وی با حماسه ای بنام گرشاسب نامه به شهرت می رسد . اسدی با فردوسی که از بزرگترین شعرای حماسه سرا نزد فارس ها می باشد پیوند خویشاوندی برقرار کرد . وی از او تاثیر می گرفت و از حماسه اش که پیرامون گرشاسب که یکی از قهرمانان شاهنامه بود تقلید می نمود . از کسانی که حق فردوسی را بجا نیاوردند چنانچه شایسته است وارد نمی شود .

اسدی گفت : شایسته نیست که از لبخند پادشاه قلب ها دلیر و بی باک شوند و تبسم شیر نمایان کردن دندان هایش نیست . شاعر فارسی زبان پادشاه را در قصیده اش به مانند توصیف متنبی از نفس خودش وصف می کند و به مانند او عمل می نماید .

اما ابوتمام این بیت را با مدرک و دلیل تائید می کند چرا که او شیفته تصویری است که آن را در وسیع ترین حد و اندازه و لبریز از انواع حس های قابل درک در شعرش به کار گرفته است . وی در شعرش صفت های کلی میان مشبه و مشبه به را و نیز توصیف های کلی که متفاوت است را آشکار می سازد و تعدادی از این توصیفات به نسبت حواس مختلف محصور و محدود می شود و از میان حواس مختلف از لحاظ قوه بینایی مشترک است . و کار نیک ابوتمام در این بیت از این حواس خارج نمی شود و عبوس بودن شخصی خندان برای ما زیبایی ندارد و در واقع نفی کردن لبخند از شخص عبوس زیباتر است و اینچنین است که شعرای عرب و فارس به این معنی می پردازند و او را مطیع اغراض آشکار قرار می هد . ما به عینه ظهیر الدین فاریابی که از اهالی قرن 6 هجری می باشد را از متنبی دور ساختیم . وی مداح مشهوری بود که جود و بخشندگی در او نمایان است . گفته شده است : این بیت در توصیف شعرش است که می گوید : اگر دیوان ظهیر فاریابی را در کعبه بیابی باید که آن را برداری .

ظهر فاریابی از شاعران صاحبان دو زبانه به شمار می رود و به همین خاطر فخر فروشی می کند و می گوید : من دارای علم و کمال نیستم او علم و کمال را در زبان فارسی و عربی و نثر و نظم نابینا و ناشنوا می بیند .

سخنان قدماء و افراد جدید در این قصیده فراوان است بنابراین سخنانشان با یکدیگر آمیخته شده است و ابو طیب از بهره فراوان موجود در آن که ناشی از نیکویی فنی بود سود جست . ابن رومی نیز از او تقلید کرد و در سرزنش کردن زیاده روی کرد تا جائیکه سرزنش را به حد هجو رساند . همچنان که در مدح نیز زیاده روی نمود تا جائیکه مایوس شدند و باعث بی احترامی و توهین به افراد دیگر شد . و این امر بین او و سیف الدوله منحصر نمی شد بلکه به سمت سخن چینان و حسودان نیز کشیده شد .

ما از سیره و روش ظهیر الدین فاریابی اطلاع داریم . او نفس خود را به سمت کبر و خودپسندی می برد و هدفش را به حدی می رساند تا جائیکه از پیشی گرفتن در اراده و تلاش دست بر می دارد . و کسی در روزگار او اثر و گرد و غبار او را منتشر نمی کند و دشمنی رقیبانش را علیه او بر نمی انگیزد . وی در آن غروری که او را فراگرفته بسیار شبیه متنبی که مجد و افتخار را در زدن گردن پادشاهان می بیند و در قصایدش از روزگار سخن می آورد می باشد . ظهیر الدین فارابی قطعه ای را در بیت متنبی اضافه کرد و سپس آن چه را که به طور خلاصه در بخش اول آورده بود در بخش دوم شرح داد .

ادیب صابر : وی از شعرای نیمه اول قرن 6 هجری است و از جزء کسانی است که به خاطر مقام و منزلت بالایشان و هدف والا به شهرت رسیدند . او مشهور است به اینکه به شدت از شعرای عرب تاثیر پذیرفته است که این تاثیر در شعر او بسیار واضح است . و از شعرای زمان وی معلوم است که از زبان عربی تاثیر گرفتند و از ادبیات آن ها سیراب شدند . و شاعران عرب زیادی به مانند اخطل و حسان و الأعمش و روبة و العجاج و بحتری و ابی تمام و نابغه ذبیانی را نام برد . وی در مطلع قصیده اش که به مدح کافور اخشیدی در حالیکه به او ششصد دینار داد از متنبی تاثیر می گیرد .

شاعر فارسی زبان می گوید : به راستی که عشق تو بر روح و جان من غلبه کرد و حسن روح تو را طلب کرد اگر چه که من به وصال تو نرسم اما باید عشق تو بر من غالب شود .

صابر در بیان سوز محبوب و یار زمانی که شوق خود را فریاد می زند و غم خود را ناله سر می دهد بسیار صداقت دارد و عاشق و معشوق از یکدیگر ناز نمی خواهند در حالیکه او در شوقش به سوی کسی که عاشق را در خیالی که روانه کننده قلب به سوی زیبایی است حرکت می دهد . ما در اینجا سخن ابن رشیق را درباره سرقت های ادبی و آن چه که شکل دهنده آن است وارد می کنیم . او می گوید : اگر کسی معنی را همراه لفظ بگیرد درواقع سارق است و اگر بعضی از الفاظ آن را بگیرد دباغ

و سالخ است و اگر فقط بعضی از معانی را اتخاذ کند طوری که آن معنی را مخفی کند و یا در هدف و روش خود نشان ندهد این کار نشانه مهارت او می باشد . و نیکویی ادیب صابر در همین زمینه است و تاکید دارد که وی فردی با صداقت و موفقی است .

متنبی با میل خودش در قصیده ای محمد بن عبدالله علوی را مدح کرد و گفت :

متنبی در تعبیرش تعبیری کاملا عربی ارائه می کند و در خطاب به یک نفر طبق عادت مالوف شعرای عرب به دو نفر خطاب می کنند و این که عرب این چنین عملی را انجام می دهد دو استناد و روایت موجود است 1: یا اینکه مخاطب دو فرد است 2: یا اینکه یک نفر است زیرا که عرب ها یک نفر را به مانند دو نفر مخاطب قرار می دهند . خداوند در خطاب به مالک که یک نفر است به صورت مثنی اینگونه می گوید : « القیا فی جهنم » (فعل القیا را به صورت مثنی آورده است و علت در آن اینست که کمترین یاوران انسان دو چیز است یکی شتر و دیگری ثروتش و کلمه أقل در عبارت نمایانگر این است که این دو با هم تفاوت دارند . بحتری می گوید : اگر میان او و عده ای دیگر که خویشاوند دارند ستمی روا شود ناراحت می شود و در حالیکه خواهان بازگشایی است به رنج و اندوه التماس می کند تا برود . وی سفرش را به سمت سرزمین ایوان معطوف کرد و بر باقیمانده و خرابه های شهر ایستاد و به یاد حوادث روزگار افتاد که چگونه روزگار ساکنان سرزمین ایوان را از بین برد و کسری انوشیروان را با حالت بزرگواری و جلال و حمله هایش در درگیری های جنگ تصور کرد و کسری پرویز را در یک زندگی خوش و خرم و نیز آوازه هایش که سرخوشی را در قلبش برمی انگیخت تصور کرد و از سرزمین ایوان که چگونه چاه آبش تغییر کرده و نابود شده اظهار شگفتی می کند و سپس از سخنانش به خودش می آید تا یادآور شود او با وجود اینکه عرب است اما قادر نیست تا جلو سرازیر شدن اشک هایش را به خاطر اندوه که از شرایط تغییر یافته و آبادی های نابود شده مشاهده کرده است را بگیرد .

بحتری به مانند فردی عرب از شعور و احساسش نزد فارس ها تعبیر می کند . و متذکر می شود آن چیزهای زیبایی که ایرانیان برای عرب ها پدید آوردند در روزگاران گذشته بوده است و زمانی که آن ها را برای گروهی از مردم بازگردانند وی فضیلت و برتری آن ها برایشان ذکر می نماید در حالیکه از او تشکر می کند و به همین خاطر جز حق چیز دیگری نمی گوید بدون اینکه تعصبی نسبت به آن ها و نه علیه آن ها داشته باشد و همانگونه بود که رویکردش در دوران خودش شایع شد و همه جا را فرا گرفت .

خاقانی برای حج سفر کرد و در راهش از بغداد گذشت و در نزدیکی آن جا بر ویرانه های ایوان توقف کرد و او را اندوه و ترس فراگرفت . اما او خودش را در آن اقامتش به شاعر عرب که از ذکر دیار دوستان اشک هایش سرازیر می شد تشبیه نکرد ولیکن از حوادث روزگار در شگفت است و از آنچه

اکنون پس از عزت گذشتگان مردم ایران و عظمت آنان بر وی می گذرد پند می گیرد و به خود می نگرد و بخاطر جاویدان ماندنش عبرتی را برای آنان که عبرت می گیرند برمی گزیند و شاعر بسی غمگین است و از وصف رود دجله پایه ای برای به تصویر کشیدن حزن و اندوهش استفاده می کند و آن را شش بار در قصیده اش تکرار کرد و بعد از اینکه ایستاده و سرپا برای ایوان زاری کرد قطره های اشکش روی خاک مدائن جاری شد و ابراز غم و اندوهش را ادامه داد و به دنبال آن نهر گریه کرد آب آن در آتش حسرت به جوش آمد . شاعر از خراب شدن ایوان محزون و اندوهگین می شود و می گوید : او صدای جغد را آشکار کرد و از چشمانش می خواهد که خون گریه کند تا بوسیله آن از این پریشانی شفا یابد . او در گریه کردن کمی شبیه بحتری است همانگونه که او را در ذکر پرویز و انوشیروان و نفر سوم هرمز شبیه می کند . و گفت : زمین مست می گردد چرا که از خون هرمز در جمجمه انوشیروان نوشیده است و خاقانی قصیده اش با حالت پند پذیری آغاز کرد همانگونه که با همین حالت پند پذیری نیز قصیده اش را خاتمه داد . او در بیت اول و آخر می گوید : ای قلب نصیحت پذیر از دیده نظری بیفکن و ایوان مدائن را آینه عبرت قرار بده . ای خاقانی از سختی گدایی عبرت بگیر تا جائیکه پادشاه از تو پول گدایی کند .

خاقانی در توصیف ایوان مدائن کسری بدون شک و شبهه ای از بحتری تاثیر گرفته بود جز اینکه بحتری احساسش واقعی بود و توصیفش وصف مقام و منزلت شعرای عرب بود اما احساس خاقانی خیالی بود و احساس ظاهری اش به سمت احساس مخفی فرو رفته تجاوز کرد و معنی و مفهوم آهسته آن بر معنی گفته شده از منزلت شاعران فارس تاثیر گرفته بود و حزن و اندوه خاقانی بر ایوان و مردم ایوان بود اما اندوه بحتری فردی بود .

فن مفاخره کردن و مناظره : بعد از معین کردن و تخصیص دادن ما نیاز فوری به آزادی و گسترش یافتن و عمومیت داشتن پیدا می کنیم . ما گفتیم که فارس ها فنی ادبی تازه و جدیدی به نام مفاخره یا مناظره را از عرب ها دریافت کردند . باب مفاخره در نویسندگی عربی باب وسیعی است و کاتبان با زبانی روشن و علمی از آن سخن گفتند و این مفاخرات از میان نوشته های ادبی می باشد و این نوشته های ادبی بر یک سبک و سیاق واحد و با حالت گفتگو و مکالمه بیان می شود و شایستگی ها و ویژگی ها با رعایت سجع و بدیع ذکر می شود .

للقشندی نویسنده کتاب صبح اعیان مفاخره ای میان شمشیر و قلم که بنام « زیور فضل و زینت کرم در مفاخره میان شمشیر و قلم » می باشد دارد که آن را برای مقری الزینی علوی نوشته است . و در آن آورده است : شمشیر و قلم هر دو آن ها به بزرگواری و مجد نزدیک می شوند و هر دو شرف و بزرگی را کسب کردند و جذب نمودند و هر کدام از آن دو دامن کبر و بزرگ منشی را شکافتند و با افتخار راه رفتند و محو شدند و ردای تکبر را پایین کشیدند و از روی غرور سرگشته و متزلزل نشدند .

همینطور مناظره ای میان بدیع الزمان همدانی و ابی بکر خوارزمی که این مناظره در روز اجتماع آن ها در مشهد و در منزل ابی القاسم مستوفی و در جمع قاضیان و فقیهان و بزرگان و سایر مردم بود اتفاق افتاد . وی در آن جمع گفت : خداوند به سید طول عمر بدهد و از ماندگاریش دوستان را بهره مند سازد و اگر بنشینیم ویژگی های تان را برمی شماریم و از مفاخرات شما سخن می گوئیم و قبل از اینکه نقد مفاخر شما از بین برود و قبل از اینکه مفاخر نابود شود یادها و خاطره ها نابود شد .

فارس ها این فن را از عرب ها گرفتند و اسدی اولین کسی بود که شعری به فن مناظره سرود . میان نویسندگان و اسدی که شعر حماسی را سرود و آن را به عنوان پیشاهنگی برای فردوسی و پسر خودش که نویسنده فرهنگ لغت فارسی و گرشاسب است و او را اسدی کوچک نامید قرار داد تفاوت وجود دارد . و در میان آن نویسندگان کسی بود که به این نظر تمایل نداشت و میان دو شاعر فرق نمی گذاشت . و ما در اینجا بیان می کنیم که او از اهالی قرن 5 هجری می باشد و دارای چهار مناظره است که عبارتند از : مناظره آسمان و زمین و مناظره فرد مجوسی و مسلمان و مناظره نیزه و کمان و مناظره شب و روز است . و همین طور قصیده تحت عنوان مناظره میان عرب و فارس نیز به او نسبت دادند .

در فن شعر مناظره مقدمه ای را اتخاذ می کند و در آخر شاعر با ورود به مدح شعر را خاتمه می دهد و در آن او را با آوردن صفت جمال محبوب که شاعران آن را برای زینت دادن در آغاز شعرشان می آورند تشبیه می کند و می گوید : بین مناظره و تشبیب تفاوت است و این تفاوت این است که شاعر در مفاخره از خودش می گوید و که در تشبیب اینگونه نیست .

از مناظره بین فرد مجوسی و مسلمان این ابیات را برگزیدیم که آورده شده : فرد مجوسی می گوید قبله من از قبله تو بهتر است و قطعا آتش از زمین برتر است و هنگامه که ابر پیوسته می شود و باد آن را توسط حرارت آتش به حرکت درمی آورد و با نیروی آن زمین محصول می دهد و درختان میوه می دهند و فرد هندی از برافروختن جسدش در آتش افتخار می کند و حاکم مجوس در برابر آتش زنار می بندد و وقتی این همه فضیلت و نیکویی برای خورشید و آتش باشد پس قبله من از قبله تو بهتر است و انکار را کنار بگذار .

اسدی در برتری دادن آتش بر زمین تاثیر پذیری اش را از بشار بن برد در این شعر معروفش نمایان کرد . و ما برای روشن شدن آن می گوئیم : آتش نزد فرد مجوسی مقام و منزلتی دارد که نمی تواند با آن رقابت کند چرا که اهورا مزدا به عنوان الهه خیر و نیکی به شمار می رود و الفاظ اساسی بیان شده در تصور ایرانیان برای خداوندی از نور و آتش گرفته شده است و در زبان سانکریت می یابیم که اسم جنس الهه معنی لامع یعنی درخشان است و در زبان سانکریت قدیمی از لفظ لامع به معنی آن

چیزی که در آتش است بیان می شود و ایرانیان قدیم آتش را بیان می کنند و زبانشان را به عنوان فرستاده ای که او را از زمین به عرش اهورا مزدا که همان الهه خیر و نیکی است می رساند بالا می برد

تاثیر پذیری شعر عربی از فارسی : امکان دارد با اشاره ای واضح به تاثیر پذیری شعر عربی بر فارسی به آن برسیم و خواهیم فهمید که مسائل مختلفی در این باره وجود دارد چرا که شواهدی که در اختیار داریم دلالت بر این می کند که بعضی پدیده های فارسی در شعر عربی نفوذ کرده است و شعری که شعرای فارس آن را می سرایند تاثیر زیادی بر فارسی و ادبیات آن دارد و از آن جمله شعری است که در وصف شهر مرو سروده شده است :

در بیت دوم معنای آن به حق درک نمی شود مگر کسی که فارسی بداند چرا که نام شهر مرو زمانی که مرو خوانده می شود به معنی : نرو می باشد گویی که شاعر با این کلمه به طور افراطی بازی می کند . همانگونه که شاعر دیگری با نام دهخدا که به معنی دهقان یا رئیس روستا است بازی می کند و می گوید :

ده در فارسی به معنی عطا کن می باشد .

و از میان شاعران نیز شاعری بود که در بحر مزدوج شعر سرود و در آن ضرب المثل های فارسی را شرح و توضیح داد .

نام یکی از شاعران عصر ایوبی ابن سناء ملک است او بعد از اینکه توافق کرد که به او زبان فارسی بیاموزد تصویر فارسی را برای بعضی موشحات عربی استعاره آورد . و به همین خاطر مصریان زمان وی که موشحات می سرودند با آنچه که تالیف کرد اعتراض کردند و معترضان عامی اندلسی رسم و سنت آن ها را به وسیله استعاره به جریان انداختند . وی در انتخاب زبان فارسی و تاثیر گرفتن از آن با رومیان اندلسی مواجه می شود .

فارس ها علم عروض را از عرب ها اتخاذ می کنند و فارس ها دارای سه بحر عروضی هستند که عرب ها به این بحر ها شعر می سرایند که بحر های عروضی جدید و مشاکل و قریب و طویل و مدید و بسیط و وافر و کامل مخصوص عرب ها است و فارس ها در سرودن شعر این بحر های عروضی را افزایش ندادند چرا که آن ها این بحر ها را گوارا و لذت بخش می دانستند . اما بحر یازدهم میان شاعران فارس و عرب مشترک است .

اما تاثیر شعر فارسی بر عربی بدون شک ضعیف و کم شد و این ضعف زمانی بود که در جستجوی تاثیر شعر عربی بر فارسی بودیم بویژه زمانی که در صدد آن برآمدیم تا بعضی شعرای فارس را بر بعضی شعرای عرب دریافت کنیم .

تأثیر پذیری و تأثیر گذاری در عصر جدید : با گسترش وصله ارتباطات میان ملت ها و کثرت وسائل ارتباطی تبادل فرهنگ ها و آداب افزایش یافت که ما به تأثیر سه شاعر بر شعر فارسی اکتفا می کنیم .

1- محمود سامی بارودی : متوفی سال 1904 می باشد او یکی از مردان شمشیر و قلم می باشد . درباره او گفته شده است : وی سلطه و شکوه شعر را بعد از نابودی دوباره برانگیخت و آن حکومتی که پرچم آن را حمل می شود همان سلطه شوقی و حافظ و مطران است .

بارودی شاعری با طبع و قریحه بود و در میان انواع ادبیات و فارس ها و ترک ها مهارت یافت . زبان ترکی در زمان بارودی زبان حاکمان و نظامیان و کارمندان بود و به طور حتم باید به آن علم و آگاهی داشته باشند همانگونه که ادیب ترک زبان نیز آموزش و بررسی های زبان فارسی و عربی را از ترک زبان ها اخذ می کند وی نیز در اینجا با زبان فارسی آشنا شد و با دقت در دیوان عظیمش تأثیر بسیار کمی از زبان فارسی در آن می یابیم . وی در قصیده خود که بعد از رسیدنش به جزیره سرندلیب آن را می سراید و در آنجا پسر وسطی خود را می بیند و حال او را اینگونه ذکر می کند :

شاعر در این سه بیت از شاعر سخن سعدی فارسی در ابتدای کتاب گلستانش تأثیر می پذیرد . در ابتدای کتاب گلستان سعدی اینگونه آمده است : هر برهه ای از عمر تو نفسی از آن می گذرد در حالیکه وقتی نگاه می کنی کسی را نمی یابی . و در پایان حکایت اول او از باب اول کتاب اینگونه می گوید : در دنیا به چیزی که تو را از بین ببرد تکیه مکن و هر انسانی مثل تو بزرگ می شود و رشد می کند و سپس می میرد .

و او که مترجم از زبان فارسی است گفت : ما این دو بیت را به اصل فارسی آن سوق نمی دهیم چرا که بارودی انتخاب نیکی در آن چه که ترجمه نموده ندارد . وی این دو بیت را از روی رضایت مندی و میل خود ترجمه می کند و در آن تلاشی به خرج نمی دهد و این شعر استواری و ارجمندی برای فصاحت بشمار نمی آید او کباب را به کاکل خروس تشبیه می کند که روح از آن متنفر و بیزار است همچنانکه این تشبیه صورت و ظاهر خاص فارسی ندارد و نیز معنای که برای عرب مانوس باشد و بواسطه آن شاعر عرب را برای ترجمه کردن به زبان فارسی تحریک کند ندارد. از قرار معلوم کاکل خروس به او متبرک شده است و چشم او را به عنوان مثلی در صفا و پاکی می آورد و می گوید : شراب به مانند چشم خروس است که این توصیف از قدیم مشهور می باشد و عدی بن زید در این باره می گوید:

2- جمیل صدقی زهاوی : وی متوفی سال 1936 است و یکی از شاعران پرتلاش مشهور عراقی بود . زهاوی به ظاهر به حکایت کردن داستان تمایل داشت . وی در دعوتش به آسایش و خوشی قبل از

اینکه انسان بمیرد متأثر از خیام بود چرا که بوستان توسط شکوفه زمانی که فصل پاییز بیاید نابود می شود . او در قصیده خود به نام من و بلبل می گوید :

وی در این قصیده سخن شاعران فارسی در ذکر عشق بلبل به گل سرخ را نقل می کند و همانطور که دو بیت را از زبان فارسی ترجمه کرد و آن دو بیت به سوی گوینده شان شتاب نکردند. این دو بیت این است :

میل به داستان نویسی که او را از بقیه شعرای فارسی متمایز کرده است در بیشتر جاهای دیوان زهاوی نمایان می شود و ما آن را در اثر او به نام کلام منظوم ملاحظه می کنیم .

3- حسین مجیب مصری : او کسی بود که عمر خود را بر تحقیق و تدریس ادبیات های ملت های اسلامی صرف کرد و شعر او آغشته به صراحت و تاثیر از شعر فارسی و ترکی بود و عنوان برارنده ای برای این عناوین آورد و دیوان هایی را که تا به امروز نوشته است عبارتند از : شمع و پروانه و گل و بلبل و زیبایی و عشق و سخن گفتن و نجوا کردن می باشد . این زوج بودن از زوج بودن عنوان های منظومات فارسی گرفته شده است . و تاثیر گرفتن شاعر از فارس ها در بیشتر منظومات او نمایان است و اولین چیزی که ذکر می شود دو نشانه است که یکی از آن دو رمزگونه بودن آن است و دومی رفتن به شیوه شاعران فارسی در سبک ادبی آن ها . و فردی مثل او آموخته های ادبیات فارسی را در سی و پنج سال می آموزد و بیشتر از ده سال مشغول به تدریس آن آموخته ها و تالیف آن ها بود . و به ناچار از او تاثیر گرفت و بدون شک از وی دریافت کرد .

همانگونه که روح معلم مشتاق به افاده علم است اشتیاق به باز کردن چشم ها و قلب ها بر عرصه های جدید علم و دانش انگیزه قوی است که او را برای روی آوردن به شعرش به طور ویژه برمی انگیزد و به حرکت درمی آورد . و به شدت بر قرار دادن صورت شعری اش با صادق ترین احساسات و آینه صاف درونش حریص است .

این حرکت تعلیمی نزد او با حرکت جدید دیگری مقارن می شود و گویی او می خواهد آن را با شعر عربی جدید به سمت مکتب ادبیات مواجه کند . و آن را مکتب متحد اسلامی که از شعر عربی و فارسی و ترکی تشکیل شده بود نام گذاری کند . و به همین خاطر شعر عربی برخورد کردن با شعر فارسی و ترکی را پذیرفت تا جائیکه قادر شد شعر اسلامی را با ظاهری یکسان اما در سه نوع و نیز به صورت آوازی که توسط ادات موسیقی نواخته می شود را تصور و بیان کند . و به عروس شعر عربی یاقوتی را تقدیم کرد و آن یاقوت بوسیله زبان ترکی که به مانند خواهرش است بر او آویخته شد . و نیز بر اینکه به سه همراه که در نوع تقسیمات و درجات آن مشترک است اشاره نماید مصر است و

پافشاری دارد . شاید این کار نیک بکر تجدید و نوسازی باشد در این که عده ای از نوگرایان به سمت تازگی و نوآوری بروند .

باید برای شرح این سخن بگوییم : شاعر از رمز و سمبولیک بودن شاعران فارس تاثیر می گیرد . شعر صوفیانه فارسی یک نوع شعر سمبولیک است که هر یک از کلمات آن در معنی گسترده می شود حالیکه کلام آن ها ظاهر یا معنای نزدیک و غیر حقیقی دارد . و ما آن را به شیوه تمثیل می آوریم : پروانه نزد آن ها که اطراف شمع بال گشود تا در شعله آن بسوزد نماد روح شخص صوفی است که بر عشق الهی فریاد می زند و بلبل آوازخوان کسی است که عاشق گل شده است و فقط برای او آواز می خواند و این بلبل نماد شخص صوفی است که عاشق خداوند است و او را می ستاید و نیز بوش خوش نماد الهام خدایی است .

و شراب فروش نماد شیخ طریقت است و مستی و سرخوشی حرارت منظور آن است زمانی که قلب سخت می شود بوسیله این سرخوشی محبت و عشق خداوند را خواستار است . شاعران فارسی داستان هایی در هزاران بیت سروده اند و آن داستان ها را به سمت نور صوفیانه تمایل دادند و آن را با رمز و ایما تفسیر و توضیح دادند همانند داستان لیلی و مجنون که مجنون در این داستان نماد کسی است که عشقی سر سختانه و پاک او را سرگشته و حیران کرد و از رسیدن به کسی که دوست دارد بی بهره شد بنابراین از دنیا برید و روحش را پاک کرد و احساسش را منزلت بخشید و زیننده ترین نمونه سمبول عشق الهی شد و به همین خاطر است که معنای اصطلاحی آن را از معنای عادی آن فهمیده شد . آزادی از نظر آن ها رویگردانی از هر رابطه و هر انحرافی است و آزادی در معنای عامیانه آن رهایی از تمایلات حیوانی و پست است و آزادی در معنای خاص و اصطلاحی آن رهایی از بندگی در هر چیزی که بخواهد است و درواقع این آزادی فنا کردن خواسته در برابر اراده و خواسته خداوند است پس آزادی در معنای اصطلاحی آن مخصوص افراد خاص است و این ویژه بودن علائم و نشانه هایی دارد چرا که آن ها در نور الهی و خاص سرگشته و حیران هستند .

از نمونه هایی که بر علت حریص بودن در بیان صوفیانه تاکید می کند نظر عده ای از آن ها درباره اشتقاق کلمه الله است در حالیکه او دانای زمان است و گفته شده نظرات لغویان درباره اصل آن بر خلاف یکدیگر است جز این که بزرگترین لغویان نظرش بر این است که اصل کلمه الله « وله » است که یکی از نام های عشق و محبت است که مادر برای فرزند کوچکش نگران و مضطرب شد .

و این کلمه بر عشق و محبت تنهایی ناشی از دوری او دلالت دارد . و گفت : کلمه « واله » در زبان اردو به معنی عاشق است و به معنی خداوند محبوب و عزیز می باشد و کسی که قلبش به سوی او تمایل دارد چشمانی متواضع و متینی دارد . و کسی که عقل و خرد بندگان را نفریبد همین کافیست . او کل وجود هستی را به سوی خودش جذب می کند .

ششم: تاثیر شعر داستانی فارسی بر ادبیات اسلامی: شعر داستانی فارسی یک نوع جنس ادبی است که عده ای از شاعران فارسی در این زمینه پدیدار شدند. و جایگاه کمی را به خود اختصاص داد. و بسیاری از ادیبان مسلمان از آن پیروی کردند.

و ما بر جوانبی که در مسیر این نوع از ادبیات فارسی بر ادبیات اسلامی دیگر کشف شده است تاکید می کنیم. بر همین مبنا ناچار هستیم که به سیر تکامل شعر داستانی فارسی اشاره کنیم. و ما نمونه های بارزی در فصل سوم این کتاب در موضوع تطبیقی عرضه کردیم از آن جمله داستان یوسف و زلیخا بود.

زبان فارسی از مهم ترین زبان های اسلامی: جنبش احیاء زبان فارسی اوایل قرن سوم هجری آغاز شد و آن چیزی که برای او فراهم شد بعد از اینکه به درجه والای از پیشرفت در خلال قرن چهارم هجری رسید در طول قرن ها شکوفا شد. و مسیرش را دنبال کرد و سیر آن از آثار ادبی زیبا سپری شد و ادبیات فارسی اسلامی به آن آثار ادبی توجه کردند و این آثار تبدیل به نمونه هایی آراسته به شیوه و روش شاعران ادبیات های دیگر اسلامی بویژه ادبیات ترکی غربی و زبان دولت عثمانی و ترکیه جدید و اردو و زبان غربی پاکستان اسلامی شد.

زبان فارسی یکی زبان های اساسی در فرهنگ اسلام شد. و زمانی که زبان عربی مشارکت فعال در بیان تمدن اسلامی و نشر آن در جهان داشت زبان فارسی در زمینه های مختلف بهترین بیان را از فرهنگ و تمدن اسلامی دارا بود.

فراموش نمی کنیم که ایران در قرون اولیه اسلام یکی از حاصلخیز ترین سرزمین های مسلمان از نظر فعالیت به ویژه در فتوحات خود در هند و افغانستان (از مرز عراق واقع در غرب تا رود هندوان در مرز شرقی) بود. و زمانی که زبان فارسی در این مناطق منتشر شده بود این زبان به عنوان یک زبان فرهنگی میان مردم این سرزمین ها بود.

پیشرفت شعر داستانی فارسی: تلاش هایی که بعضی شاعران به مانند ابان لاحقی و ابن معتز و ابن هباریه برپا داشتند اگر چه که این تلاش ها در شعر مزدوج در نوع خودش جدید بود اما این تلاش ها ادامه نیافت و موفقیتی برای آن ثبت نشد. ابن هباریه نویسنده کتاب «الصادح و الباغم» از بارزترین کسانی بود که در این فن نبوغ به خرج داد. وی در این فن از اسلوب کلیله و دمنه تاثیر گرفته بود. ابن هباریه در جوار وزیر نظام الملک طوسی که وزیر سلطان سلجوقی آلب ارسلان و پسرش سلطان ملک شاه بود زندگی می کرد.

و این گونه که می بینیم شعر فارسی اگر چه که تاثیر آن را بر شعر عربی انکار نمی شود اما در نزد فرد بیگانه توانگر به صورت راکد متوقف نمی شود. و این سخن منتقد عربی به نام ابن اثیر دلالت بر

همین معنی دارد. وی می گوید: اگر شاعر آن ها کتابی نوشته شده از اول تا آخر آن را به صورت شعر بیان کند با این حال بین زبان ملت در نهایت فصاحت و بلاغت می باشد. همانگونه که فردوسی در نظم کتاب معروفش بنام شاه نامه همین کار را کرده است.

غیر از آن شعر داستانی فارسی محدود به شعر حماسی که ارزش آن به شاه نامه ابی القاسم فردوسی برسد وجود ندارد. بلکه میراث داستانی وجود دارد که اساس آن داستان های عشقی بوده و میان ایرانیان قدیم رواج داشته است و نیز آن چه را که شاعران ایرانی از میراث یونانیان به ویژه بعد جنگ اسکندر در سرزمین فارس و اسطوره های یهود به مانند یوسف و زلیخا که به اسرائیلیات معروف است کسب کردند و آن چه را که از داستان های عربی به مانند داستان لیلی و مجنون بهره بردند نیز به این میراث داستانی اضافه شده است.

طلایه داران شعر داستانی فارسی:

1-داستان وامق و عذراء: این داستان عاشقانه ای از ادبیات قدیم فارسی است که آن را حکماء برای کسری انوشیروان نوشته اند. این داستان برای اولین بار در زمان عبدالله بن طاهر امیر خراسان در عصر طاهریان ظاهر و منتشر شد.

اما در عصر سامانی منظومه های داستانی ظاهر شد که از میان این داستان ها قصه کلیله و دمنه که رودکی آن را سروده است و نیز دقیقی که هزار بیت از شاهنامه را به نظم درآورد و داستان یوسف و زلیخا که ابو الوید بلخی آن را به نظم کشیده بود اما این داستان منظوم مفقود شده است.

2-اما عنصری شاعری است که در عصر سلطان محمود غزنوی مشهور شده است و تعدادی مثنوی را به نظم درآورده است که عبارتند از:

أ-« شاد بهر و عین الحیاة » که موضوع آن پیرامون داستانی به نام « حدیث قسی السرور و عین الحیاة » می باشد که آن را ابو ریحان بیرونی از فارسی به عربی ترجمه کرده است.

ب-« خنک بت و سرخ بت » که این داستان را نیز ابوریحان بیرونی به نام « حدیث صنمی بامیان » ترجمه کرده است.

ج-داستان وامق و عذراء که آن را عنصری در بحر متقارب به نظم کشیده است اما فرد دیگری آن را انتشار داد و از آن فقط ابیاتی پراکنده در کتاب زبان فارس ها از اسدی باقی مانده است.

در سال های اخیر محقق هندی آن را کشف کرد و محمد شفیع قسمت های عظیمی را از منظومه وامق و عذراء نوشته عنصری را به خود نسبت داد. و منظومه وامق و عذراء به ادبیات ترک منتقل

شد و آن را شاعر مشهور ترک زبان به نام لامعی و نیز شاعر ترک زبان دیگری به نام بهشتی به نظم درآورد .

3-داستان ویس و رامین : این داستان عاشقانه از داستان ایرانی که به میراث فارسی قدیم باز می گردد گرفته شده است و نویسنده آن فخر الدین اسعد جرجانی در نیمه اول قرن پنجم هجری می باشد . شاعر در این داستان با خود می گوید : داستانی شیرین تر از این ندیدم و نمونه آن مگر در بوستان زیبا باقی نمانده است .

4-داستان های نظامی گنجوی : نظامی گنجوی استاد شاعران در فن شعر داستانی است و شاعری وجود ندارد که در این فن به مانند او باشد . آثار او عبارتند از :

ا-مخزن الأسرار : این اولین منظومه اوست که شامل 2260 بیت در بحر سریع می باشد.

ب-خسرو و شیرین : بعضی از وقایع مربوط به شیرین در شاهنامه فردوسی آمده است . ما شناخت زیادی از کسری (خسرو) نداریم . اما داستان از نظر نظامی یک شاهکار ادبی به شمار می آید . جاحظ در کتاب محاسن و اضداد خود همسر کسری را توصیف کرده است . و در تاریخ طبری نام خسرو پرویز را بسیار می بینیم بدون این که به داستانش همراه شیرین اشاره کنیم . داستان خسرو و شیرین نظامی وارد ادبیات ترک شده بود و شاعر حکیم کهنسال مشهور به نام « شیخی » به نظم آن به زبان ترکی درخواست درحالیکه بر منظومه نظامی گنجوی تکیه داشت .

ج- لیلی و مجنون : اصل این داستان وقایع عربی است . منتقدان به این داستان در عرصه ادبیات تطبیقی پرداخته اند و بهترین چیزی است که درباره آن نوشته شده است . بررسی توسط دکتر غنیمی هلال بر این داستان انجام گرفته است . اما نظامی مهمترین کسی است که این داستان را به نظم در آورده است و باقی شعراء طرخی در بررسی این داستان ترسیم کردند . داستان از سوی شعرای بیگانه در زبان های مختلف با استقبال مواجه شد .

د - هفت پیکر : که نام آن « قباب السبع » است که محور این منظومه پادشاه پنجم ساسانی که مشهور به بهرام گور است می باشد .

داستان هفت پیکر در میان ادبیات های دیگر :

اولین کسی که شروع به مشابه شدن نظامی در این منظومه کرد شاعر هندی امیر خسرو دهلوی بود که منظومات نظامی را حکایت کرد .

ه - اسکندرنامه : که مثنوی پنجگانه از خمسه نظامی است که شاعر آن را به دو قسمت تقسیم کرد که قسمت اول آن شرفنامه است که در آن جنگ های اسکندر و فتوحاتش را روایت می کند و قسمت دوم آن اقبال نامه است که در آن اسکندر به عنوان فیلسوفی حکیم ظاهر می شود .

تاثیر آثار نظامی بر شاعران : شاعر هندی امیر خسرو دهلوی تمام آثار نظامی را به نظم درآورد . اما اسکندرنامه را شاعر عارف بزرگ عبدالرحمن جامی به نظم درآورده است . همانگونه نیز اسکندرنامه وارد شعر ترکی شد و شاعر ترک زبان حمدی آن را در 8250 بیت به نظم درآورد . و همچنین شاعر کم شهرت دیگری به نام فغانی که از شاعران ترک زبان بود به نظم این داستان پرداخت .

بعد از این مقدمه مختصر درباره شعر داستانی فارسی و پیشرفت آن ما می خواهیم داستانی که شهرت جهانی دارد را در این فن فارسی که جایگاه کمی را در میان ادبیات های دیگر گرفته است و در آن تاثیر گذاشته است و به شیوه بسیاری از شعرای مسلمان آراسته شده است عرضه کنیم .

بعضی از منابع ادبیات تطبیقی در ادبیات عرب و فارسی برای کار تطبیقی :

به پا خواستن برای بررسی نمونه های تطبیقی جدید در ادبیات عرب و فارسی از طرف ما مورد تاکید است و به همین خاطر منابعی که کتاب های ادبیات تطبیقی به آن ها پرداخته اند تا زمان نیازشان به این کتاب ها مراجعه کنند برای مقلدان به جا گذاشته ایم . از جمله این منابع عبارتند از :

1-تاثیر ادبیات تطبیقی بر ادبیات فارسی نوشته محمود حمویه

2-روش های مکتبی میان عرب ها و فارس ها نوشته احمد محمود حوفی انتشارات دار القومیة

3-میراث به جا مانده فارس و عرب نوشته لیفی

4-میراث ما در میان شرق و غرب نوشته عایشه عبدالرحمن سال 1971 .

5-برخورد دو تمدن مصری و ایرانی نوشته عبدالمنعم محمد حسین انتشارات طباعة و نشر قاهره سال 1975

6-ارتباط های میان عرب و فارس و ترک ها نوشته حسین نجیب مصری انتشارات کتابخانه انجلو مصری قاهره سال 1970

7-تاثیرات متقابل میان مصر و ایران در طی عصرها نوشته محمد عبدالعزیز مرزوق انتشارات نشر قاهره سال 1975

8-ادبیات عرب در سرزمین خوارزم نوشته هند طه حسین انتشارات وزارت اطلاعات عراق سال 1975

9- ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی نوشته ریمون طحان

10- تولیدات ادبیات تطبیقی نوشته سعید علوش انتشارات مشارکت جهانی در کتاب لبنان سال 1987

11- ادبیات تطبیقی نوشته محمد غنیمی هلال انتشارات فرهنگ . بیروت مجنون و لیلی

12- ادبیات تطبیقی و بررسی های تطبیقی میان ادبیات عرب و فارسی نوشته محمود سعید جمال الدین انتشارات ثابت . قاهره سال 1989

13- در ادبیات تطبیقی نوشته محمد عبدالسلام کفافی انتشارات نهضة عربی

14- رویکردهای بیگانه در شعر عربی از عصر عباسی تا آخر قرن سوم هجری نوشته عثمان موافی انتشارات فرهنگ دانشگاهی . قاهره سال 1973

15- رویکردهایی میان عرب ها و فارس ها نوشته احمد محمد حوفی انتشارات نهضت . مصر قاهره چاپ دوم .

16- داستان ادبیات فارسی نوشته حامد عبدالقادر انتشارات بیان عربی . سال 1951

17- پرتویی از بررسی های فارسی در مصر نوشته ابو فرحة انتشارات فرهنگ چاپ و نشر . قاهره

18- ادبیات تطبیقی نوشته طه ندا . انتشارات نهضت عربی . سال 1957

مجلات و وقایع نگارها

1- برخورد ادبیات عرب و ادبیات فارسی نوشته جعفر سهیر . شماره 191 و 192 . سال 1987 . دمشق .

2- زبان عربی در ایران در زمان گذشته و حال و آینده و جدایی ایران و عرب نوشته ویکتور کک . چاپ اول ابتدای سال زمستان 2002 . بیروت

3- فنون نظم در نزد فارس ها نوشته صباح عبدالکریم مهدی . مجله تحقیقات ایرانی . شماره اول و دوم . سال 2005 . مرکز بررسی های ایرانی . دانشگاه مصر

4- جلال الدین رومی در آثار محققان عربی نوشته یوسف بکار . چاپ بررسی های ادبی در دو فرهنگ عربی و فارسی . دانشگاه لبنان . شماره 41 و 42 . بهار و زمستان سال 2003 . بیروت

5- الیاده و اودیسه و شاهنامه فردوسی نوشته عتاق عبدالفتاح علمی . مجله ادبی . شماره 9 . سال

1969

6- بررسی هایی در ادبیات تطبیقی فارسی و عربی نوشته عباس عباسی طائی . رادیو عربی تهران .
سایت ادبیات عربی در گوگل .